دیوان اشعار فارسی

مولانا حکیم ملا محمد فضولی بیاتی

مقدمه و حواشی دکتر حسین محمدزاده صدیق

PERSIAN POETRY DIVAN OF

MOLLA MOHAMMAD FUZŪLI BAYATLI

Introduction and Annotation
by
Prof. Dr. H. M. SADIGH

PUBLISHERS
YARAN
Tabriz , 2008



مؤسسه انتشارات یاران
تبریز خیابان امین پاساژکریمی تلفن ۵۵۶۷۹۲۵
تبریز خیابان امام نرسیده به ارک تبریز
انتشارات یاران کتابفروشی نوبل تلفن ۵۵۵۷۲۹۶ فاکس ۵۵۵۱۴۶۲
انتشارات آذربایجان تلفن ۵۵۴۱۱۳۱

دیوان اشعار فارسی

مولانا حکیم ملا محمد فضولی بیاتلی

مقدمه، تصحیح و تحشیه:
دکتر حسین محمدزاده صدیق

انتشارات یاران
تبریز - ۱۳۸۷

سرشناسه : فضولی بیاتلی ، محمد بن سلیمان ، ۹۱۲؟ ۹۷۶؟ ق
عنوان و نام پدیدآور: دیوان اشعار فارسی مولانا حکیم ملا محمد فضولی بیاتلی ؛ مقدمه ، تصحیح و تحفیه : حسین محمد زاده صدیق .
شابک : ۲ -- ۶۵ -- ۸۸۶۲ -- ۹۶۴ - ۹۷۸
مشخصات نشر : تبریز ؛ یاران
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا .
یادداشت : ص . ع . به انگلیسی : Hossein Mohammadzadeh Sadigh. Persian poetry divan of Molla Mohammad

یادداشت کتابنامه : ص ؛ (۴۶۹-۴۷۱) ؛ همچنین به صورت زیر نویس
یادداشت : نمایه .
موضوع : فضولی بیاتلی ، محمد بن سلیمان ؛ ۹۱۲؟ - ۹۷۶؟ ق.
موضوع : شعر فارسی -- قرن ۱۰ ق
شناسه افزوده : محمدزاده ، صدیق ، حسین ، ۱۳۴۲
رده بندی کنگره : ۱۳۸۶ ۹ د / ۶۰۶۴ PIR
رده بندی دیویی : ۴ / ۱ فا ۸
شماره کتابخانه ملی: ۱۰۳۷۵۷۰

دیوان اشعار فارسی مولانا حکیم ملا محمد فضولی بیاتلی

• مقدمه ، تصحیح و تحشیه : دکتر حسین محمد زاده صدیق • ناشر : یاران
• لیتوگرافی : واژه • چاپ : سهند • حروفچینی : تکدرخت تهران
• تیراژ : ۱۰۰۰ جلد • قطع: وزیری۴۷۲ ص • نوبت چاپ : دوم ۱۳۹۲
• شابک : ۲ ـ ۶۵ ـ ۸۸۶۲ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۸
• **قیمت : ۱۷۵۰۰ تومان**

مراکز پخش انتشارات یاران



تبریز- خیابان امین ، پاساژ کریمی تلفن : ۵۵۶۷۹۲۵ ـ ۵۵۴۱۱۳۱
خ امام ، نرسیده به سه راه تربیت ، نشریاران، کتابفروشی نوبل
تلفن : ۵۵۵۷۲۹۶ تلفاکس : ۵۵۵۱۴۶۲
انتشارات آذربایجان تلفن : ۵۵۴۱۱۳۱
انتشارات وفاجو تلفن :۵۵۶۹۸۸۶

این که در سر هوس آن قد رعناست مرا،

فیض خاصی‌است که از عالم بالاست مرا.

فهرست:

بخش نخست: پیشگفتار



۱. حکیم ملا محمد فضولی و آثارش

۱-۱. شخصیت فضولی

مولانا حکیم ملا محمد فضولی، شاعر و اندیشمند والا جای شیعه (م- ۹۹۰ هـ) در تاریخ ادبیات اسلامی شخصیتی مستثنی دارد. متفکر و شاعر سه زبانه‌ای است که تأثیر عمیقی در تاریخ ادبیات ترکی و عربی و فارسی بر جای نهاده است. نام او محمد، نام پدرش سلیمان بوده است. گفته شده که در سال ۹۱۰ هـ. در خانواده‌ای شیعی مذهب و آذربایجانی، در جوار مرقد سید الشّهدا، در کربلا به دنیا آمده است. از کودکی و کیفیت تحصیلاتش آگاهی‌هایی به دست نیامده است. در جوانی لقب «ملا» گرفته و مشهور به ملا فضولی بوده است. علوم عربی را نزد عالمی به نام رحمت الله و علوم ادبی را نزد «حبیبی» شاعر معروف آذربایجان آموخته و نیز با دختر رحمت الله ازدواج کرده و پسری عالم و شاعر با تخلص فضلی داشته است.

لقب «ملا» نشانه‌ی کلامی بودن وی و لقب «حکیم» بیانگر رویکرد او به فلسفه و حکمت است. به دیگر سخن، حکیم ملا محمد فضولی مانند ابوعلی سینا و بیشتر از او، توانست کلام و فلسفه را به گونه‌ای آشتی دهد و راه سومی در حکمت اسلامی بگشاید که بعدها از سوی حکیم ملا عبدالله زنوزی دنبال شد.

فضولی، شاعری اندیشمند است و در شعر ترکی، ید طولایی دارد. در مقدمه‌ی دیوان ترکی خود می‌گوید:

«علم سیز شعر اساسی یوق دیوار اولور و اساس‌سیز دیوار، غایتده بی‌اعتبار اولور».[1]

یعنی:«شعر عاری از علم همچون دیواری بی‌بنیان باشد و دیوار بی‌بنیان را سرانجام اعتبار نشاید».

در همانجا، از تحصیل علوم عقلی و نقلی و پرورش استعداد شعری خود با دانش و معرفت سخن می‌گوید و اعتقاد دارد که:«شاعری از الطاف الهی است که نصیب برخی از اولاد آدم می‌شود.» و شاعری را نوعی عبادت می‌شمارد.

استعداد سرشار و بی‌نظیر او، نقش عظیمی در دگرگون سازی ادبیات ترکی ایرانی دوره‌ی اسلامی داشته است و می‌توان گفت که نقشی را که نظامی در شعر فارسی ایفا کرده است، او در تاریخ شعر

---

[1] **دیوان اشعار ترکی فضولی**، به کوشش دکتر ح. م. صدیق، نشر اختر، تبریز، ۱۳۸۴، ص ۹۷.

ترکی دارد. از روزگار خودش تا قرن‌ها بعد، بسیاری از شاعران نام آور ترکی‌سرا تحت تأثیر آثار او به خلاقیت شعری پرداخته‌اند، نظیره‌سازی و تضمین بر بسیاری از آثار او را بر خود افتخار شمرده‌اند. مانند: باقی (شاعر بزرگ عثمانی)، خیالی، نائلی، قوسی تبریزی، ندیم، شیخ غالب، سید عظیم شیروانی، میرزا علی اکبر صابر و دیگر شعرای ترکی آشنای ایرانی، بر آثار او نظیره‌ها ساخته‌اند و او را «استاد الشّعرا» نامیده‌اند. به نظر یکی از فضولی‌پژوهان، فضولی در آفرینش شعری تحت تأثیر هیچ شاعری قرار نگرفته است و سراینده‌ای دارای شایستگی مستثنایی می‌باشد.[۲] آثار او پیش از دوره‌ی ستم‌شاهی در مدارس و تکایای کشورمان تدریس می‌شده است. کلیات آثارش در کتابخانه‌های ایران نظیر کتابخانه‌های آستان قدس رضوی، مجلس، ملی، دانشگاه تهران و جز آن محفوظ و مضبوط است.

آثار باقی مانده از فضولی را می‌توان به ترتیب زیر برشمرد:

۲- ۱. آثار عربی

۱- ۲- ۱. دیوان عربی: مولانا فضولی، در مقدمه‌ی دیوان ترکی و فارسی خود، از دیوان عربی خویش یاد می‌کند. در تذکره‌ی صادقی افشار نیز از دستنویس کلیات فضولی که صاحب تذکره آن را رؤیت کرده و دیوان عربی وی را در آن دیده، سخن به میان آمده است. بخشی از این دیوان توسط ی. ا. برتلس متشرق روسی، در مجموعه‌ای غارت شده از کتابخانه‌ی بقعه‌ی شیخ صفی در اردبیل که حالیه در لنینگراد محافظت می‌شود، یافته و منتشر شده است که شامل یازده قصیده در نعت و مدح حضرت محمد(ص) و حضرت علی(ع) است. طولانی‌ترین این قصاید ۶۳ بیت و کوتاهترین آن‌ها ۲۱ بیت است و در سه بحر طویل، کامل و وافر تصنیف شده‌اند. به نظر برتلس،[۳] در این قصاید، تأثیر عمیق عماد الدین نسیمی شروانی،- شاعر عارف حروفی مسلک ابتدای قرن نهم آذربایجان- به روشنی مشهود است.

فرجامین چاپ منقح دیوان عربی فضولی از آن عبداللطیف بندر اوغلو است. او همانند محمد طنجی، استاد سابق زبان و ادبیات عربی دانشگاه آنکارا، توانسته است اشتباهات و اغلاط املایی موجود در نسخ خطی دیوان عربی فضولی را تصحیح و چاپ کند و تأکید کرده است که:«فضولی بزرگترین شاعر عصر خود در سه زبان عربی، ترکی و فارسی بوده است و مدت‌ها در بغداد، حلّه و کربلا جلسات درس داشته است و در آن جلسات به عربی و یا ترکی سخن می‌گفته است.»

قصاید عربی فضولی از فخامت و سلاستی بی‌مانند برخوردار است. صاحب کنه الاخبار از قصاید عربی او یاد کرده گوید:

---

[۲] دکتر خالوق ایپک‌تن، **فضولی و شرح بعض اشعار او**، ارضروم، ۱۹۷۳، مقدمه.

[۳] نقل از İA، جزء ۳۷، ص ۶۹۸.

«. . . و به زبان عربی قصاید بلاغت نشان دارد . . .»

هفت قصیده از دیوان فضولی در نعت رسول اکرم(ص) و سه قصیده در مناقب حضرت علی(ع) است. از این چکامه‌ها ترجمه‌ی ترکی زیبایی آماده شده است که قریباً چاپ خواهد شد.

۲- ۲- ۱. مطلع الاعتقاد فی معرفة مبدأ و المعاد: اثر فلسفی و کلامی منثور است که نخستین بار کاتب چلبی از آن سخن گفته است و نیز در مجموعه‌ی ی. ا. برتلس نامبرده در بالا پیدا شده است. اثر بسیار ارزنده و سترگی است در علم کلام که در چهار رکن تنظیم یافته است.

اثر فلسفی مطلع الاعتقاد، نخستین بار توسط مرحوم دکتر حمید آراسلی از روی نسخه‌ی یاد شده در بالا در سال ۱۹۵۸ م. به صورت چاپ عکسی تکثیر گشت. این نسخه منحصر به فرد و مغلوط از مطلع الاعتقاد را دکتر محمد بن تاویت الطنجی استاد دانشکده‌ی الهیات دانشگاه آنکارا در سال ۱۳۸۱ هـ . (۱۹۶۲ م.) با مراجعه به متون کلامی گوناگون و با صرف زحمت و همتی هشت ساله تصحیح، تنقیح و منتشر کرد. متون تصحیح شده‌ی این کتاب بعدها از سوی کمال ایشیق، اسد جوشان و عبد اللطیف بندر اوغلو (بغداد- ۱۹۹۳) نیز چاپ شد.

چهار رکن این اثر چنین است:

رکن نخست، در ماهیت دانش و معرفت، وجوب شناخت خدا، انواع علوم و طرق کسب علم.

رکن دوم، در آفرینش کائنات، عالم و افلاک، معادن، گیاهان، جانوران، انسان و جن و احوال عالم.

رکن سوم، در ذات و صفات و افعال باری تعالی و مباحث خیر و شر.

رکن چهارم، در موضوع هدایت بشر از سوی خداوند و نبوت عامه و فضیلت پیغمبر اسلام به دیگر پیامبران و مباحث میزان، صراط و حساب و مسأله‌ی امامت و اثبات حقانیت شیعه. برگردان فارسی این اثر به قلم نویسنده‌ی این سطور اخیراً چاپ شده است.[۴]

۳- ۱. آثار ترکی

مولانا حکیم ملا محمد فضولی بارها به منسوبیت قومی خود اشاره کرده، خود را «ترک زبان» نامیده است و این زبان را مناسبترین قالب بیان عواطف و احساسات خود دانسته است. و با این همه، افتخار کرده است که در شاعری در سخنوری در هر سه زبان عالم اسلام قادر و تواناست:

از سخن، خوانی کشیدم پیش اهل روزگار، ذوق‌های گونه‌گون در وی، ز انواع نعم.

نیستم شرمنده، هر مهمان که آید سوی من، خواه از ترک آید و خواه از عرب، خواه از عجم.

هر که باشد گو بیا و هر چه باید گو ببر، نعمت باقی است این قسمت نخواهد گشت کم.

---

[۴] مطلع الاعتقاد فی معرفت المبدأ و المعاد. ملا محمد فضولی، به کوشش ح.م. صدیق، نشر راه کمال، تهران، ۱۳۸۶.

از آثار ترکی وی هفت اثر بر جای مانده است.

۱-۳-۱. دیوان ترکی: در برگیرنده‌ی تحمیدیه‌ها، نعت‌ها، مراثی، قصائد، مسمطات، غزلیات، قطعه‌ها و انواع دیگر شعر ماست که با یک مقدمه‌ی منثور زیبایی آغاز می‌شود. این دیوان، نخستین بار در تبریز به سال ۱۲۴۷ هـ. چاپ شده است.[۵] دو بار نیز در تهران به صورت چاپ سنگی و سربی انتشار یافته است. در سال ۱۲۵۸ در بولاق (مصر)، در ۱۲۵۶ در عشق آباد، در ۱۲۶۸ در اسلامبول چاپ شده است. پس از تغییر الفبای اسلامی ترکی به لاتین و اسلاو و روسی نیز بارها در بلاد اسلام با دیدگاه‌های گوناگون به نشر آن مبادرت کرده‌اند. نشرهای موجود ایران در ۵۰ سال اخیر که می‌توان گفت، همه ساله به صورت افست،توسط کتابفروشی فردوسی تبریز به بازار عرضه می‌شود، از روی چاپ ۱۲۸۶ هـ. که در مطبعه‌ی تصویر افکار اسلامبول به عمل آمده، انجام می‌پذیرد. بخش غزلیات این دیوان، در سال ۱۳۶۷ توسط آقای میر صالح حسینی (سولماز) با مقدمه‌ی مبسوطی چاپ شد. در سال ۱۳۵۷ نیز به هنگام برگزاری کنگره‌ی جهانی فضولی از سوی وزارت ارشاد در تهران، چاپ مغلوط و مشکوکی بیرون داده شد.

گزینه‌ای هم از غزلیات این دیوان، در سال‌های اخیر در تبریز از سوی آقای حسین فیض اللهی وحید چاپ شده است. نشر علمی و نوین کامل از آن را، اینجانب در سال ۱۳۸۴ با تعلیقات و کشف الابیات بیرون دادم.[۶] چندین شرح نیز بر آن نگاشته شده است که از شرح‌های معاصر و آکادمیک می‌توان کتاب درسی پرفسور دکتر خلوق ایپک‌تن را نام برد.[۷]

دیوان فضولی با یک دیباچه‌ی منثور آغاز می‌شود. سپس دو تحمیدیه و نه نعت می‌آید که آن‌ها را می‌توان از زیباترین آثار فضولی شمرد. مثلاً نعت معروف، به مطلع:

ساچما ای گؤز اشکدن کؤنلومده‌کی اودلا را سو، *کیم بو دنلی دوتوشان اودلا را قیلماز چاره‌سو.*
ذوق تیغیندن عجب یوخ اولسا کؤنلوم چاک- چاک، *کیم مرور ایله بوراخیر رخنه‌لر دیوارا سو.*

تا آنجا که می‌گوید:

طینت پاکینی روشن قیلمیش اهل عالمه، *اقتدا قیلمیش طریق احمد مختارا سو.*

---

[۵] **دیوان قصائد و مثنویات فضولی**، چاپ سنگی، تبریز، ۱۲۴۷ هـ.

[۶] **دیوان اشعار ترکی حکیم ملا محمد فضولی**، به کوشش ح.م. صدیق، نشر اختر، تبریز، ۱۳۸۴.

[۷] دکتر خلوق ایپک‌تن، **فضولی و شرح بعض اشعار او**، دانشگاه آتاتورک، ارضروم، ۱۹۷۳. (در ایران ترجمه‌ی در هم و مشکوکی از این کتاب بدون ذکر نام مؤلف آن و تحت عنوان **چشمه‌ی خورشید** به هنگام برگزاری کنگره‌ی جهانی حکیم ملا محمد فضولی به نام رئیس آن کنگره بیرون داده شد).

سـید نـوع بـشر، دریـای دُرّ اصـطفا، کـیم سـپیدیر معجزاتـی آتـش اشـرارا سـو،
قیلمـاق ایچـون تـازه گلـزار نبـوت رونقـین، معجزیندن ائیلـه‌میش اظهـار سـنگ خـاره سـو.
معجزی بیر بحرِ بی‌پایـان ایمـیش عالمـده کـیم، یئتمیش آندان مین- مین آتش خانه‌ی کفّاره سو.

در دیوان ترکی فضولی که این قلم ترتیب داده است، پس از قصائد (۴۸ قصیده) بخش غزلیات می‌آید که شامل ۴۱۰ غزل بسیار زیبای عرفانی و فلسفی است. اغلب آن‌ها ۷ بیت است و به ندرت به غزل‌های ۶ و ۸ بیتی بر می‌خوریم. بسیاری از غزل‌های او را ترکی آشنایان هموطن ما از حفظ دارند. مانند غزل‌های با مطلع‌های:

دوستوم عالم سنین چـین گـر اولا دوشـمن منـا، جان عالم سن، یئترسن دوست آنجـاق سـن منـا.

*

اول پریوش کیم ملاحت مولکونـون سـلطانیدیر، حکم اونون حکمی دورور، فرمـان اونـون فرمانیـدیر.

*

پنبـه‌ی داغ جنـون ایچـره نیهانـدیر بـدنیم، دیری اولـدوقجا لباسـیم، بـودور ئولـسم کفنـیم.

*

جان وئرمه غم عـشقه کـه عـشق آفـت جانـدیر، عـشق آفـت جـان اولـدوغو مـشهور جهانـدیر.

*

منی جاندان اوساندیردی جفادان یار اوسـانمازمی، فلکلر یاندی آهیمدن مـورادیم شـمعی یانمـازی؟

پس از غزل‌ها، ۳۳ قطعه، ۱ ترکیب بند، ساقینامه، مثنوی، ۱ مسبّع، ۱ مـسدّس، ۱ ملمع، ۱۳ دوبیتی و ۱۰۵ رباعی در دیوانش آمده است.

۲- ۳- ۱. **لیلی و مجنون**: مثنوی عرفانی گرانقدری است کـه همچـون نگینـی در گـستره‌ی ادبیـات ترکی می‌درخشد. این مثنوی بارها در تبریز و تهران چاپ شده است و متأسفانه متن علمی و انتقادی آن را چون دیگر ذخایر فرهنگی اسلامی، مستشرقان ترتیب داده‌اند و در کشور خـود مـا در ایـن بـاب فعلاً همتی به خرج داده نشده است. این اثر در وزن «مفعول مفاعیـل فعـولن» در سـال ۹۴۱ هــ. سـروده شـده است. فضولی این اثر را با توحیدیه، مناجات و نعت شروع مـی‌کنـد کـه مستـشرقان اغلـب در نـشرهای خویشتن، این سه بخش را حذف کرده‌اند.

اغلب شاعرانی که پس از فضولی به ترکی یا فارسی، مثنـوی لیلـی و مجنـون و یـا هـر مثنـوی بزمـی دیگر سروده‌اند، تحت تأثیر نبـوغ او بـوده‌انـد. نـسخه‌هـای خطـی فراوانـی از آن در دنیـا موجـود اسـت. نخستین بار در تبریز در سال ۱۲۶۴ هـ. به چاپ سنگی رسیده است. چاپ‌های متعـدد و متنـوع از آن در شهرهای باکو و استانبول انجام پذیرفته است. چند اپرا و فـیلم نیـز بـر اسـاس آن سـاخته شـده اسـت کـه

آوازه‌ی جهانی دارد و چندین بار در صحنه‌های تئاتر اجرا شده است و به چندین زبان نیز ترجمه شده است.

اثر گرچه مثنوی است، ولی در متن آن،۲۳ غزل و دو مربع نیز داخل شده است که ما آن‌ها را به نشر نوین «دیوان اشعار ترکی فضولی» وارد کردیم. در مقدمه از اینکه در روزگار وی شعر و شاعری خوار شمرده می‌شده سخن گفته است:

اول دؤورەده‌یم کی نظم اولوب خوار، اشعار اولوب کساذ بازار.
اول رتبه‌ده قدر نظم‌دیر دون، کیم کُفر اوخونور کلام موزون.
. . . مین رشته‌یه طورفه لعل چکسم، مین روضه‌یه نازنین گول اکسم.
قیلماز آنا هیچ کیم نظاره، دئرلر گوله خار، لعله خاره.
. . . دؤوران ایستر کی خوار اولا نظم، بی‌عزت و اعتبار اولا نظم.
هر سؤز کی گلیر ظهورا مندن، مین طعنه بولور هر انجمندن.
. . . من منتظرم وئرم رواجین، بیمار ایسه ائیله‌یم علاجین.
تعمیر خرابا طالبیم من، ان شاءَ الله که غالبیم من . . .

پیش از فضولی چندین تن از شاعران ترکی زبان از جمله: شاهدی، نوایی، بهشتی، حمدی، قدیمی، جلیلی و . . . ماجرای لیلی و مجنون را به نظم کشیده‌اند و در زبان فارسی نیز خبر از چند مثنوی، مانند مثنوی گرانجای نظامی گنجوی و نیز مثنوی عبدالرحمن جامی داریم. ولی هیچ یک از آن‌ها جز اثر نظامی، چون سروده‌ی فضولی این همه شهرت قبول و آوازه نیافت. به گونه‌ای که اثر فضولی را در قریب به اتفاق کشورهای جهان، آشنایان به ادبیات مشرق زمین می‌شناسند و ترجمه‌ها و روایت‌های غربی نیز اغلب بر ساختار منقول فضولی متکی است.

۳- ۳- ۱. بنگ و باده: مثنوی عارفانه‌ای در ۴۵۰ بیت که پیش از جنگ چالدران سروده شده و به شاه اسماعیل ختایی تقدیم شده است. در این اثر، منظور از بنگ، سلطان بایزید دوم و منظور از باده، شاه اسماعیل است. این مثنوی چند بار در داخلِ کلیات فضولی در تبریز و تهران چاپ شده است.

در این داستان، باده بر بنگ برتری داده می‌شود. در آغاز آن تحمیدیه، نعت و ذکر فضائل و مناقب حضرت علی(ع) و مدح شاه اسماعیل ختایی آمده است. سپس در وصف باده سخن می‌رود. باده پس از وصف خود، برای بنگ، ایلچی می‌فرستد ولی ایلچی به باده خیانت می‌ورزد. باده قشون بر می‌دارد و به سوی بنگ روان می‌شود و در فرجام ماجرا بر بنگ غلبه حاصل می‌کند.

مثنوی در وزن «فاعلاتن مفاعلن فعلن» سروده شده است. پچوی در تاریخ خود از شاعر معروف عثمانی موسوم به غازی گرای نام می‌برد که بر این مثنوی نظیره‌ای زیبا سروده و آن را گل و بلبل نامیده است.[۸]

این مثنوی در ۴۵۰ بیت سروده شده است و شیوه عنوان گذاری منظوم قرن نهم ادبیات ترکی آذربایجان در آن رعایت شده است. عنوان‌های برخی از فصل‌های آن چنین است:

هست این نعت احمد مختار،

و یا: شمه‌ای وصف حیدر کرار،

و یا: *باشد این مدح شاه اسماعیل،*

آغاز مثنوی چنین است:

ای وئـرن بـزم کائناتـه نسق،	*بوراخـان جـام عـشقه نشئه‌ی حـق.*
عـشق میخانـه‌سـین قـیلان معمـور،	*سـونان اونـدان جهانـا جـام غـرور.*
کـی ائـدیب اول غـرور جـامینی نـوش،	*اهـل نطـق اولا والـه و مـدهوش.*
جملـه‌دن مخفـی اولا اسـراری،	*اولمایـا هـیچ کـیم خبـرداری . . .*

۴- ۳- ۱. **قیرخ حدیث**: فضولی، اثر معروف مولانا عبدالرحمن جامی را به همین نام، به گفته‌ی خود جهت فیض عموم، به ترکی ترجمه کرده است. هر حدیث را به صورت یک قطعه در وزن «فعلاتن مفاعلن فعلن» در آورده است. این اثر، مقدمه‌ی منثور و خاتمه نیز دارد.

نگارنده‌ی این سطور، کتاب قیرخ حدیث فضولی را با مقدمه‌ای کوتاه در سال ۱۳۷۱ در تهران چاپ کرد.[۹] پیش از آن نیز دوبار در ترکیه در سال ۱۹۴۸ از سوی مرحوم پروفسور دکتر عبدالقادر قاراخان و در سال ۱۹۵۱ از سوی مصحح رند و زاهد در استانبول و یک بار در باکو در سال ۱۹۵۸ چاپ شده بود. در چاپ تهران، ما متون اصلی احادیث را نیز داده‌ایم. در چاپ مصحح رند و زاهد مرحوم کمال ادیب کورکچو اوغلو، ترجمه‌های فارسی عبدالرحمان جامی هم آمده است.

۵- ۳- ۱. **صحبة الاثمار**: مثنوی در ۲۰۰ بیت در وزن «مفعول مفاعلن فعولن» که نخستین بار توسط امین عابد در سال ۱۳۰۶ هـ . معرفی شده است.[۱۰] در این مثنوی از زبان میوه‌ها سخن می‌رود. نخست باغی به تصویر آمده است که در آن فواکه و میوه‌های فراوان وجود دارد: گوجه، هلو، گیلاس، شفتالو، سیب، گلابی، زردآلو، انگور، به، پرتقال، ترنج، انار، خرما، بادام، لیمو، عنّاب، هندوانه و خربزه. هر

---

[۸] Osmanlı Muellifleri, s. ۳۴۸.

[۹] محمد فضولی، **قیرخ حدیث**، به اهتمام دکتر ح. م. صدیق، بنیاد بعثت، تهران، ۱۳۷۱.

[۱۰] امین عابد، **اثری ناشناخته از فضولی**، مجموعه حیات، ج ۱ ، ش ۱۶ ، ص ۳۱۴.

یک از این میوه‌جات از فضایل خود سخن می‌گویند و شاعر چون می‌بیند آن‌ها با هم در افتاده‌اند، باغ را ترک می‌گوید. انتساب این اثر به فضولی را مرحوم فؤاد کؤپرولو به شدت رد می‌کند[11] و می‌گوید که:

«قبل از نشر امین عابد، اولین بار در مجموعه مقالات مربوط به فضولی که در شهر باکو در سال ۱۹۲۵ چاپ شده، انتساب آن به فضولی ادعا شده است.»[12]

و آن را به استناد یک مجموعه چاپ سنگی (سال ۱۳۰۴ هـ. ق) منسوب به عباس مذنب می‌داند. اما باید دانست که این مثنوی در داخل نسخ خطی کلیات فضولی آمده است و یک بار نیز در سال‌های آغازین تأسیس چاپخانه در تبریز، بدون ذکر تاریخ، به چاپ سنگی رسیده است. دلایلی که در رد انتساب این اثر به فضولی کنار هم چیده می‌شود، از قماش دلایلی است که برای ردّ انتساب مثنوی یوسف و زلیخا به فردوسی طوسی آورده شده است.[13] آمدن نام عباس مذنب در یک مجموعه‌ی چاپ سنگی ناشی از بی‌دقتی ناشر و استفاده از شهرت مذنب در سرودن اشعاری از این دست بوده است. شیوه‌ی بیان و سبک شعری مثنوی به تمامی حکایت از آن دارد که اثر سروده‌ی کسی جزفضولی نمی‌تواند باشد:

اول قادر و حیّ و فرد و فتاح، — آدیمی منیم قویوبدو تفاح.
هم چهره‌مه وئردی سرخ رنگی، — هم اگنیمه اطلس فرنگی.
ایکی یارین آراسیندا محرم، — یوخ مندن کیمی دهرده مقدم.
هم پیک نگار نازنینم، — هم قاصد یار مه‌جبینم.

۶-۳-۱. **حدیقة السّعدا**: اثری است پیرامون واقعه‌ی شهادت حضرت امام حسین(ع) در کربلا که به نظم و نثر تصنیف شده است. از آثار پر ارزش تاریخ زبان و ادبیات ترکی به شمار می‌رود و نسخ خطی متعددی از آن موجود است. نخستین بار در سال ۱۲۵۲ هـ. چاپ شده است. اثر در یازده باب تدوین شده است. باب اول در بیان احوال انبیاء و باب یازدهم در بیان آمدن مخدّرات اهل بیت از کربلا به شام نام دارد. فضولی در تصنیف این اثر به روضة الشّهدا واعظ کاشفی نظر داشته است. و آن را به نثر مسجّع زیبایی نوشته است. البته منظور آن نیست که ادعا کنیم فضولی، روضة الشّهدا را ترجمه کرده،

---

[11] İA، حرف F، ص ۶۹۷.

[12] همانجا.

[13] حکیم ابوالقاسم فردوسی. یوسف و زلیخا، به اهتمام دکتر حسین محمدزاده صدیق، انتشارات آفرینش، تهران، ۱۳۶۲

بلکه باید گفت که وی در کنار منابعی چون: کنز الغرائب، صحیفه‌ی رضویه، شواهد النّبوة، مرآت الجنان و تظلّم از روضة الشّهدا بیشترین بهره را برده است.

این اثر بارها در ایران و کشورهای دیگر چون ترکیه، مصر، جمهوری آذربایجان، عراق و جز آن چاپ شده است. در سال‌های اخیر، میر صالح حسینی، حسن مجیدزاده ساوالان (با مقدمه‌ی رسول اسماعیل زاده) و علیار صفرلی به تصحیح آن همت گماشتند. شیما گونگور نیز در موضوع این کتاب رساله‌ی دکتری نگاشت و در سال ۱۹۸۷توانست از آن دفاع کند.

نسخ خطی شناخته شده‌ی آن طبق فهارس مخطوطات ممالک غرب و شرق چنین است:

لندن (بریتیش میوزیوم) : ۴ نسخه.

برلین، ۲ نسخه.

پاریس، ۶ نسخه.

واتیکان رم، ۳ نسخه.

مونیخ، ۱ نسخه.

درسدن، ۱ نسخه.

در کتابخانه‌های ترکیه نیز ۷۷ نسخه باز شناخته شده است که کهن‌ترین آن‌ها نسخه‌ای است مستنسخ به سال ۹۷۰ هـ. محفوظ در کتابخانه‌ی نور عثمانیه‌ی استانبول و نسخه‌ای تحریر شده در ۹۷۲ هـ. در کتابخانه توپقاپی و نسخه‌ی مورّخ به سال ۹۷۴ در کتابخانه‌ی سلیمانیه و نیز نسخه‌ای استنساخ شده در همان سال در کتابخانه‌ی دانشکده‌ی زبان و تاریخ و جغرافیای دانشگاه آنکارا.

از این اثر بسیار گرانقدر، نسخ فراوانی نیز در ایران موجود است که متأسفانه به سبب ترکی ستیزی و ترکی زدایی که در رژیم گذشته در ایران پیش می‌بردند، این نسخ احصاء و معرفی نشده‌اند و تقریباً در همه‌ی کتابخانه‌های ایران نظیر ملی، مجلس شورای اسلامی، آستان قدس رضوی و جز آن به نسخ با ارزشی از حدیقة السّعدا می‌توان برخورد.

همانگونه که گفتم حدیقة السّعدا بیش از ده بار به چاپ سنگی هم رسیده است. در قاهره، تبریز و استانبول و در سال‌های ۱۲۵۳، ۱۲۶۱، ۱۲۷۱ (قاهره)، ۱۲۷۳، ۱۲۸۶، ۱۲۸۹، ۱۲۹۶، ۱۳۰۲ حادثه‌ی جانسوز و جانگداز کربلا دو موضوع اصلی این اثر است و ذکر مصائب همه انبیاء و اولیاء به خاطر شرح این حادثه است.

در تمامت ادبیات ترکی ایرانی و شیعی، حادثه‌ی کربلا موضوع انواع ادبی گوناگونی بوده است و اثر فضولی در واقع کاملترین نوع مرثیه نگاری منظوم و منثور در موضوع این حادثه است. پاره‌های نثر آن مسجع و بسیار شیوا و مشحون از تعقیدات دلنشین و دل انگیز لفظ خاص فضولی است. این کتاب

در میان شیعیان هم مأخذ و منبع دریایی از کتب نوحه و مرثیه در چهارصد سال اخیر بوده است و هم رایج‌ترین کتاب در نوع خود به شمار می‌رفته است.

من این کتاب را به عنوان ثقل اصلی و هسته‌ی مرکزی کلیت آفرینش ادبی فضولی ارزیابی می‌کنم. فضولی نه تنها در این اثر، بلکه در سر تا سر خلاقیت ادبی خود، جای جای به آویزش عاطفی خویش به خاک کربلا اشاره دارد.

کتاب حدیقة السّعداء با یک دیباچه شروع می‌شود. آغاز آن دو بیت زیر است:

یارب ره عشقینده منی شیدا قیل، احکام عباداتی منه اجرا قیل.
نظاره صُنعُنده گوزوم بینا قیل، اوصاف جبیننده،دیلیم گویا قیل.

دیباچه به شیوه‌ی نوینی که تا آن روزگار در ادبیات مکتوب ترکی کم نظیر بوده، تدوین گشته است. در فرجام دیباچه از مقتل ابو حنیف و مصرع طاووسی در زبان عرب از سید ابوالقاسم علی الطاوسی و از روضة الشّهدا در لسان عجم از مولانا حسین واعظ کاشفی یاد می‌کند. بویژه دومی را به تتبع تواریخ و تفاسیر می‌ستاید و تصمیم خود را بر قرینه سازی آن در لفظ ترکی به نام حدیقة السّعدا بیان می‌کند.

توجه به همانند سازی در تاریخ ادبیات ترکی و انتقال معارف اسلامی و مفاهیم قرآنی ار متون گرانجای عربی و ادب فارسی به ترکی و پر بار ساختن متون، مقوله‌ای است که پیوسته اندیشه‌ی فضولی را به خود مشغول داشته است. چنان که مثلاً در دیوان فارسی خود می‌گوید:

ای عقده گشای عرب و ترک و عجم! اتسدین عربی افصح خلق عالم.
قیلدین شعرای عجمی عیسا دم، من ترک زبانسدان التفات ائیلمه کم.

این استغاثه برای توفیق در همانند سازی صاحب مثنوی ۶ هزار بیتی قوتادغو بیلیغ در قرن چهارم و پنجم، خواجه احمد یسوی ملقب به پیر ترکستان، قاضی برهان الدین، سراینده‌ی هبة الحقایق، امیر علیشیر نوایی، عاشیق پاشا و جز این‌ها را نیز به خود جلب کرده است. سلطان ولد فرزند مولوی هم کوشیده است آثاری همانند با برخی از متون فارسی در ترکی ایجاد کند و پس از او از سوی ترکان، تلاشی پر توش و توان در گسترش آنچه ما مکتب مولویه می‌گوییم شده است. باری فضولی پس از دیباچه، عنوان‌های ده باب اثر خود را چنین می‌شمارد:

باب اول: در بیان صورت احوال بعض انبیاء عظام و رسل کرام.

باب دوم: در بیان جفای قریش بر حضرت رسول(ص).

باب سوم: در بیان وفات حضرت رسول(ص).

باب چهارم: در بیان وفات حضرت فاطمه (س).

باب پنجم: در بیان شهادت حضرت مولی الموحدین علی مرتضی(ع).

باب ششم: در بیان احوال حضرت امام حسن(ع).

باب هفتم: در بیان حرکت حضرت سید الشّهدا حضرت اما حسین(ع) از مدینه به مکه.

باب هشتم: در بیان وفات حضرت مسلم بن عقیل(ع).

باب نهم: در بیان آمدن حضرت امام حسین(ع) از مکه به کربلا.

باب دهم: در بیان شهادت حضرت امام حسین(ع).

باب یازدهم: در بیان آمدن اهل بیت از کربلا به شام.

باب نخست با ذکر مصائب پیشوای مصیبت زدگان و مقتدای دلشدگان، حضرت آدم صفی(ع) آغاز می‌شود. تمام مطالب باب مستند به آیات قرآنی است. باب را با ذکر آیه‌ی شریفه‌ی وَ عَلَّمَ الآدَمَ الاَسماء کُلَّها ثُمَّ عَرَضَهم عَلَي المَلائِکةِ فَقالَ اَنبِئونِي بِاَسماءِ هؤلاءِ اِن کُنتُم صادقِين قالوا سُبحانَكَ لا عِلمَ لَنا اِلا ما عَلَّمتَنا اِنَّكَ اَنتَ العَلِيمُ الحَکِيم[۱۴] شروع می‌شود. به لحاظ ساخت شناسی و بهره‌وری از آرایه‌های سخن سنجی، این بخش از کتاب قطعاتی دلاویز و بس والا دارد. مثلاً:

«آدم، حوادان آیریلیق اخیار قیلدی. هر بیری بیر دیاره دوشدو، و هر بیری مین بلایا ساتاشدی. آدم وادی سرندیبده سرگردان اولوب، حوا ساحل دریای هنده دوشدو:

نه ایشدیر ای فلک دلداری دلداریندان آییرماق،

جفاکش عاشقی یار وفاداریندان آییرماق.

حضرت عزّتدن ندا گلدی که: ای جبرائیل آدم غریبدیر، آنیلا مؤانست قیلگیل:

آه آتشباری عشاقین سرایتسیز دگیل،

عاقبت هر غم یتتر پایانه غایت‌سیز دگیل.»

همین گونه نزدیک بیست و اندی حکایت ضمنی از مصائب حضرت آدم(ع) بیان می‌کند و سپس از حضرت نوح(ع) که نهصد سال گرفتار سیاست سفهای قوم بود، حضرت ابراهیم خلیل(ع)، حضرت یعقوب(ع)، حضرت یوسف(ع)، حضرت موسا(ع)، حضرت ایوب(ع)، حضرت عیسا(ع)، زکریا(ع) و یحیا(ع) سخن می‌گوید. این باب در واقع تلخیصی از قصص قرآن و بیان حکمت مستتر در آن‌هاست با برداشتی عاطفی و پیوند دادن با ماجراهای گوناگون کربلا. بدین گونه که در ذکر هر ماجرای محنت خیز از مصائب انبیاء، گریزی به یکی از حوادث کربلا می‌زند. مثلاً در حادثه‌ی امتناع برادران حضرت یوسف

---

[۱۴] بقره، آیه‌ی ۳۱.

از آب دادن به وی و گرفتن مشربه از سوی شمعون از دست وی، یکباره اشک از چشم مؤمنان در می‌آورد و خشم در دل‌هاشان بیدار می‌سازد و می‌گوید:

«نه کیم دشت کربلادا، زلات فرات جمیع مخلوقاته مباح ایکن، آل مصطفادان قطع ائتدیلر و طریق هدایت ظاهر ایکن، راه ضلالتی دوتدولار:

روز رزم کربلا راه خطا توتموش فرات، قیلمامیش آل محمد دردی‌نین درمانینی.
اول سببدندیر بو کیم عذریله توتموش متصل، ائیله‌ییب فریاد خاک کربلا دامانینی.»

و یا در فصل «ذکر ابتلاء حضرت موسا(ع) و سخن از قلت اعوان و انصار ایشان و جفای آل فرعون» می‌گوید:

«من الواقع آنین شدت احوالی و کثرت احوالی شبیه‌دیر وقایع شاه کربلایا که استیلای اعدادان جبر اولوب ترک روضه‌ی رسول ائدیب یار و دیار یاندن محروم قالیب، دشت کربلادا گرفتار دام مصائب اولدوقدا تحمل ائدیب متزلزل اولمادی:

محنت موسا دگیل مانند اندوه حسین، فرق ائتمیش آنلارین میزان اندوه و بلا.
شمع بزم افروزدور وادی ایمن آتشی، نار عالم سوزدور برق بلای کربلا.»

و یا در آغاز فصل «ذکر حضرت عیسا(ع)» دو بیت زیر را می‌آورد:

قصد قتل عیسی مریم قیلان ساعت یهود، ائیله‌میشدی مضطرب آنی مجرد بیم جان.
گؤر شهید کربلا حالینا هم جان قیلدی قصد، هم فراق آل و اولادیله اولدو امتحان.

زیباترین فصل این بخش، فصل «مصائب حضرت ایوب(ع)» است. فضولی ضمن شرح موجزی از بلا و محن ایوب (ع) تفسیری زیبا از تعارض عقل و عشق و برتری عشق بر آن نیز می‌آورد و این سخن از اوست که ورد زبان‌هاست:

عشقدیر هر نه وار عالمده، باشا بیر قیل و قالدیر آنجاق.

و در فرجام فصل، باز به کربلا گریز می‌زند و می‌گوید:

«ای عزیز! اگر ایوب صبور، فوت اموال و موت اولادیله متغیر اولماییب، صبر قیلدی، شهید کربلا ایسه خانمانی یغمایا وئریب، اخوان و اولادو انساب موتون مشاهده ائدیب صابر اولدو. و اگر چه ایوبون بدنینده دوردمین ایگیرمی قان ایچن قورد منزل توتدو، شهید کربلانین تنینده یوزمین پیکان آبدار قرارگاه ائتدی:

دئمه کیم شاه کربلا المی، غم ایوب دلفگارجه دیر.
سانما کیم زخم نیش کرم ضعیف، ضرب شمشیر آبدار جادیر.

در آغاز باب دوم کتاب که «در بیان جفای قریش بر حضرت رسول(ص)» رقم خورده است، سر افزوده‌ای در فضیلت دردمندی می‌آورد و احساس درد را سرچشمه و سرمنشأ همه‌ی ارزش‌های انسانی می‌داند. احساس درد را یکی از نعمت‌های الهی می‌شمارد و دردمندان را بیداران و آگاهان به قلم می‌آورد. به گفته‌ی مولوی:

هر که او بیدارتر، پردردتر، هر که او آگاه‌تر، رخ زردتر!
حسرت و زاری که در بیماری است، وقت بیماری همه بیداری است!
آن زمانی که شوی بیمار، تو، می‌کنی از جرم، استغفار تو.
می‌نماید بر تو زشتی گنه، می‌کنی نیت که:«باز آیم به ره!»
پس یقین گشت آن که بیماری تو را، می‌ببخشد هوش و بیداری تو را.

خود قرآن نیز یکی از صفات بارز رسول اکرم(ص) را همین احساس درد می‌داند و در آیه‌ی ۱۲۸ از سوره‌ی توبه می‌فرماید که:

« لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ.»

یعنی:«رسولی از جنس شما برای هدایت شما آمده است، فلاکت شما بر او سخت می‌آید، به [نجات] شما حریص است و به مؤمنان رئوف و مهربان است».

فضولی، پیغمبر اکرم(ص) را والاترین دردمند خلقت می‌شمارد. در سر افزوده‌ی این باب نتیجه می‌گیرد که رتبه‌ی بلای انبیای بنی آدم از جمیع بنی‌آدم، اعلا و اعظم است و می‌گوید:

انبیادیر مظاهر رحمت، انبیادیر خزائن حکمت.
هر بلا کیم فلکدن اتدی نزول، انبیا قیلدی اول بلایی قبول.
سپر ناوک غم آنلار دیر، آنین ایچون مکرّم آنلار دیر.

پس از این سرافزوده، بلایا و محنتی را که حضرت رسول اکرم(ص) تجرع فرموده‌اند از بلایا و محن همه‌ی انبیای الهی فراتر و فزون‌تر می‌داند که برای هیچ پیغمبر دیگر میسر نشده است. از رحلت والد بزرگوار آن حضرت شروع می‌کند و نموداری محنت‌خیز از حیات پر برکت پیامبر بزرگوارمان را ترسیم و رسم می‌کند.

در این باب نیز مانند باب اول پاره‌های نظم اغلب به صورت دو بیتی و در بحر هزج سروده شده است. زیباترین دو بیتی، شاید آن باشد که از زبان آن حضرت بر سر بالین مادر بزرگوارشان نقل می‌شود:

گئتمه ای روح روان هجرینله زار اتمه منی، یاندیریب فیرقتده بی‌صبر و قرار اتمه منی.
نظریمدن گول روخسارینی پنهان ائده‌سن، خارخار غم هجریله فگار اتمه منی.

در این باب نیز فضولی در ذکر مصائب حضرت رسول(ص)، در هر فرصت مناسب، گریزی به حادثه‌ی جانگداز کربلا می‌زند. مثلاً وقتی از وفات ابراهیم، فرزند آن حضرت -که به روایتی در سال بیستم هجری از ماریه‌ی قبطی متولد شد- به یاد حضرت سید الشّهدا می‌افتد و از قول آن حضرت نقل می‌کند که فرمود:

«اگر فوت ابراهیم تنها مرا محزون ساخت، شهادت حسین هم مرا و هم مرتضی و زهرا و همه‌ی شیعیان عالم را غمگین خواهد ساخت و هر ذره خاک و هر جزء افلاک تا روز قیامت، هر زمان هزاران ناله‌ی دلسوز سر خواهند داد.»

در باب سوم کتاب کیفیت رحلت حضرت رسول بیان می‌شود. در این باب برای نخستین بار نوع مثنوی را نیز شاعر به کار گرفته است. در آغاز باب می‌گوید:

گنج بقا سانما بو ویرانه‌نی، ائتمیه گؤر قبله بو بتخانه‌نی.
مهری گؤتور گونبد دواردن، رسم وفا اومما بو غدّاردن.
ملک وجودی عدم آباد بیل، گؤرمه وجودون عدمین یاد قیل.
آچما جهان زالینا چشم هوس، عقدینه بئل باغلاما، پیوندی کس!
دهر نه‌دیر آینه‌ی عکس دار، صورت آئینه‌سی بی‌اعتبار.

حدیقة السّعداء در واقع آئینه‌ای از روایت‌های مذهبی به نثر است که منتج به نوعی نوحه‌خوانی منظوم می‌شود و حاوی اشکال ابتدایی روضه‌خوانی مألوف است. شیوه‌ی نگارش و بیان و تنسیق کلام، نشان دهنده‌ی این است که فضولی در تصنیف آن به بسیاری از کتب تعزیه‌ای ترکی و فارسی که نام آن‌ها بر ما مجهول است و به دست ما نرسیده، مراجعه داشته است. بی‌گمان نمی‌توان آن را نخستین کتاب تعزیه‌ی ترکی دانست. بلکه باید گفت نخستین کتاب مدوّنی در این زمینه است که اکنون به دست همروزگاران ما رسیده است. ما خبر داریم که در دولت سلجوقیان (۴۲۹ هـ. - ۷۰۰ هـ.) یعنی از سده‌ی پنجم به این سو، عزاداری و سوکواری برای خاندان رسول اکرم(ص) بویژه راه افتادن دسته‌های عزاداری در ماه محرم و سینه زدن و زنجیر زدن و سنج کوبی و حمل نشان‌ها و علم‌هایی شبیه جنگ افزار، در ایران در میان شیعیان و گروه‌های کثیری از اهل تسنن و شافعی‌ها عمومی شده بود و نمونه‌هایی از هم آوازی‌ها و همسرایی‌ها به زبان ترکی از آن دوران در دست داریم. اگر نخواهیم به کاوش در متون نوحه‌سرایی و مصیبت‌خوانی‌های ترکی بازمانده در کتیبه‌های اورخون و متون ایغوری که در میان ترکان آسیای میانه رایج بوده، سخن گوئیم، باید ادعا کنیم که به نخستین نمونه‌های تعزیه‌خوانی ترکی دوره‌ی اسلامی، در دیوان لغات الترک محمود کاشغری بر می‌خوریم.

یعنی حدیقة السّعدا شکل بسیار تکامل یافته‌ای از تعزیه سرایی و روضه‌خوانی ترکی در قرن دهم است. البته به نظر می‌رسد از آنجا که در این عهد هنوز شبیه‌خوانی و شبیه‌سازی و پوشیدن جامه‌هایی

نزدیک به زمان واقعه به کمال و رسایی لازم نرسیده بود و گفتگو در تعزیه و پیدایش بازیگران گوناگون تحقق نیافته بود، این کتاب فاقد مراحل تکاملی است که بعدها در آثار دخیل، قمری، صافی، صراف، راجی و جز آن‌ها به اوج خود می‌رسند. بی‌گمان این کتاب برای خوانده شدن بر سر منبرها و مجالس عزاداری تصنیف شده بود. نظیر کتاب‌های: روضة الشّهداء، توفان البکاء و اسرار الشّهادة فارسی، و به کلامی فصیح تنسیق گشته است.

حدیقة السّعدا در تصنیف و تألیف بسیاری از متون فارسی نیز مؤثر بوده است. مثلاً افتخار العلما صهبا از شعرای سده‌ی ۱۳ هـ. در نظم مثنوی «حمله‌ی حیدری» به این کتاب توجه داشته است.

۷- ۳- ۱. **مکتوبات و منشآت**: حاوی مکتوبات خمسه‌ی فضولی به معاریف زمان خود که تا کنون سه بار چاپ شده است. این اثر به مکتوبات خمسه نیز نامبردار است. نخستین مکتوب از آن شکایت‌نامه نام دارد که حاوی قطعات منظوم است.

این مکتوب را در نوعبندی ادبی تاریخ نثر ترکی، می‌توان جزو منشآت فنی به حساب آورد. این مکتوبات از سوی فضولی به اشخاص زیر نوشته شده است:

الف. بایزید چلبی فرزند سلطان سلیمان قانونی

ب. جلال زاده نشانجی مصطفا چلبی.

ج. قاضی علاء الدین.

د. ایاز پاشا والی بغداد.

مخاطب پنجمین مکتوب معلوم نیست. آن را دکتر کمال ادیب کورکچواوغلو مصحح رند و زاهد در سال ۱۹۴۵ چاپ کرده است.[۱۵] آن را بعدها خطاب به احمد میر لوای موصل تشخیص دادند.[۱۶]

۴- ۱. آثار فارسی

فضولی به زبان فارسی و ظرایف و دقایق آن تسلطی استادانه و ماهرانه داشت و به این زبان آثار منظوم و منثور چندی به شرح زیر بر جای گذاشته است.

۱- ۴- ۱. **هفت جام**: که به ساقی نامه نیز مشهور است. دارای ۳۲۷ بیت در بحر متقارب:«فعولن فعولن فعولن فعول» و شامل مقدمه، هفت قسم و خاتمه است. اثر، ماهیتی صوفیانه دارد. شاعر متصوف در هر قسم با یکی از آلات موسیقی نظیر نی، دف، چنگ، عود، طنبور و قانون مباحثه می‌کند.

مقدمه‌ی اثر چنین آغاز می‌شود:

---

[۱۵] **بولتن زبان ترکی**، ۱۹۴۵، ص ۳۸۸- ۳۸۳.

[۱۶] **مجله زبان و ادبیات ترکی**، ج ۳، ص ۵۳.

سـر از خـواب غفلـت چـو برداشـتم،	*لـوای فراسـت بـر افراشـتم.*
فکنـدم بـه آثـار حکمـت نظـر،	*بـه معمـورهی صـنع کـردم گـذر.*
ندیـدم بـه از میکـده منزلـی،	*چـو پیـر مغـان، مرشـد کـاملی.*

پس از مقدمه، هفت نشئه‌ی جام آغاز می‌شود. در نشئه‌ی نخست با نی، در نشئه‌ی دوم با دف، سوم با چنگ، چهارم با عود، پنجم با سه‌تار یا طنبور، ششم با قانون و در نشئه‌ی هفتم با خود مطرب سخن می‌گوید. این مثنوی سرشار از اصطلاحات موسیقی و صوفیانه است.

این اثر، حاکی از وقوف عالمانه‌ی فضولی به علم موسیقی است و نسخه‌های خطی آن از بنگال تا انگلستان در اغلب کتابخانه‌های دنیا موجود است.[۱۷] این مثنوی را یکی از موسیقی‌شناسان اوزبک موسوم به محمد رسول میرزا خوارزمی به زبان اوزبکی ترجمه کرده و با عنوان مرغوب النّاظرین وارد دیوان خود ساخته است.[۱۸] در ایران متن کامل آن را نگارنده در کتاب درسی «متون ادبی هنر» گنجانده‌ام[۱۹] و اینک در نشر حاضر نیز آن را می‌آوریم.

۲- ۴- ۱. صحت و مرض: که به حسن و عشق و سفرنامه‌ی روح نیز مشهور است. نشانگر تسلط فضولی به علم طب در عصر خویش است.

این کتاب یکی از شاهکارهای فضولی است. یک بار در مجله‌ی ارمغان (س۱۱، ش ۷ و ۸)[۲۰] چاپ شده است. مرحوم وحید دستگردی و محمد علی ناصح در مقدمه‌ای که بر این چاپ نگاشته‌اند، می‌گویند:

«آنان که در این کتاب به نظر دقیق نگرند، اگر از انصاف نگذرند، اقرار آورند که نویسنده‌ی زبردست آن در جمع الفاظ و معانی و تحریر عبارات بدین رشاقت و روانی، ید بیضای موسوی به کار برده و به مدلول شعر خواجه که:

دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد!

در احیای نثر فارسی در عصر خویش اعجاز عیسوی آشکار کرده است.»

از این اثر، نسخ خطی زیادی موجود است که در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران، کتابخانه‌ی ملک و آستان قدس رضوی نگهداری می‌شود. از جمله، نسخه‌ی با ارزشی که در ۱۰۳۸ هـ. استنساخ

---

[۱۷] ر.ک. فهرست ریو (ص ۳۰۵) و فهرست ایوانف (ص ۶۶۷).

[۱۸] ر.ک. خوارزم موسیقی تاریخچه‌سی، ۱۹۲۵، ص ۴۳. و نیز ر.ک. دکتر ح. م. صدیق. **آشنایی با رسالات موسیقی**، انتشارات فاخر، تهران، ۱۳۷۹.

[۱۹] ح.م.صدیق. **متون ادبی هنر**، دانشگاه سوره، تهران، ۱۳۷۹.

[۲۰] **مجله‌ی ارمغان**، س ۱۱، ص ۴۱۸- ۴۲۴ و ۵۰۵- ۵۱۷.

شده و جزو اموال دانشکده‌ی الهیات است و نسخه‌ای در کتابخانه‌ی ملک مستنسخ به سال ۱۰۷۰ هـ. و جزء آن.

خلاصه‌ی آن چنین است که: روح در عالمی دیگر متولد می‌شود و هنگام دخول در بدن، چهار برادر دوغُلو به نام‌های خون، صفرا، بلغم و سودا می‌یابد. در بدن با دختری موسوم به مزاج ازدواج می‌کند و از او صاحب فرزندی صحت نام می‌شود.

روح، با عیال و فرزند خود، در کشور بدن گردش می‌کند. نخست به قلعه‌ای به نام دماغ می‌رسد و در آنجا به محله‌های سامعه، باصره، شامّه، ذائقه، خیال، وهم، حافظه و جز آن وارد می‌شود. از این قلعه راه به شهر دل می‌یابد. در این شهر با ساکنان رجا، خون، محبت، عداوت، فرح و غم افت و خیز می‌کند و در همانجا سکنی می‌گزینند.

روزگاری چهار برادر همزاد در این شهر مهمانش می‌شوند. اما با هم می‌ستیزند. گر چه روح می‌کوشد آنان را آشتی دهد ولی عداوت با سپاهیان کین و حسد، خوف نیز با سپاه حیرت، هراس و اضطراب، و غم با سپاه محنت، حرمان و حسرت به قلعه هجوم می‌آورند که صحت را بربایند. در داخل قلعه، فرح از قشون حسن، محبت از قشون عشق، و امید از قشون عقل مدد می‌خواهند. حسن و عشق به یاری می‌شتابند و سرانجام عقل با قشون خود خصم را مغلوب می‌سازد و خوف و غم را اسیر می‌کند.

در این میان عداوت متواری می‌شود و مرض را به یاری می‌طلبد. مرض نیز از سودا کمک می‌خواهد و بدین گونه کشور تن از هم می‌پراکند. روح به یاری عقل و با کمک پرهیز، سودا را از میان بر می‌دارد و خون، بلغم و صفرا را بی‌خاصیت می‌کند و بدین گونه کشور تن، آرام می‌گیرد.

در پایان ماجرا، فرح، حسن را به قلعه‌ی دل می‌آورد و او نیز با خود شیوه، ناز، عشوه، کرشمه و غمزه را به این کشور وارد می‌کند و ماجراهای دیگری شروع می‌شود.

شیخ غالب، شاعر معروف ترک، اثر عظیم حسن و عشق خود را بعدها در اقتفای فضولی و تحت تأثیر این اثر سروده است.

صحت و مرض دوبار نیز به ترکی ترجمه شده است. از جمله ترجمه‌ای که از سوی لبیب افندی صاحب جواهر ملتقطه در سال ۱۲۷۳ و یکبار نیز در سال ۱۲۸۲ در استانبول و سپس با تعدیل و تغییر در لغات در سال ۱۳۲۷ در شهر طرابزان چاپ شده است.

ترجمه‌ی ترکی دیگر به شماره۳۱۶ در کتابخانه‌ی خدیویه‌ی مصر نگهداری می‌شود.[۲۱]

ترجمه‌ی سوم از آن مرحوم عبدالباقی گولپینارلی است که در سال ۱۹۴۰ دری استانبول چاپ شده است. این اثر حاکی از تسلط فضولی به دانش پزشکی عصر خود است.

---

[۲۱] به نقل از İA ، حرف F، ص ۶۹۶.

۳- ۴- ۱. **انیس القلب**: قصیده‌ای به فارسی است در ۱۳۴ بیت در پاسخ به قصیده‌ی معروف خاقانی به نام بحر الابرار که امیرخسرو دهلوی تحت نام مرآت الصّفا و جامی به اسم جلاء الرّوح نیز پاسخ گفته‌اند. این قصیده در دیوان فارسی مطبوع فوق الذکر چاپ شده است.

گذشته از دیوان، فضولی قصیده‌ای در ۱۳۴ بیت تحت نام انیس القلب سروده است. این قصیده در پاسخ بحر الابرار یا قصیده‌ی شینیه‌ی خاقانی است با مطلع:

دل من پیر تعلیم است و من طفل زباندانش، دم تسلیم سر، عشر و سر زانو دبستانش.

که قبل از فضولی، امیر خسرو دهلوی آن را پاسخ گفته است به مطلع:

دلم طفل است و پیر عشق استاد زباندانش، سواد الوجه سبق و مسکنت گنج دبستانش.

مرآت الصّفا نامیده است و جامی نیز تحت نام جلاء الرَّوح جواب داده است به مطلع:

معلم کیست؟ عشق و کنج خاموشی دبستانش، سبق نادانی و دانا دلم طفل سبق خوانش.

و قصیده‌ی فضولی چنین شروع می‌شود:

دلم درجی است، اسرار سخن درهای غلطانش، فضای علم دریا، فیض حق باران نیسانش.

این قصیده اولین بار در سال ۱۹۴۴ از سوی جعفر ارقلینچ همراه ترجمه‌ی زیبای ترکی در استانبول چاپ شد و سپس مرحوم خانم مازی اوغلو آن را داخل دیوان فارسی فضولی کرد. به نظر برخی از فضولی شناسان وی این قصیده را پیش از فتح بغداد از سوی سلطان سلیمان قانونی سروده و به او تقدیم داشته است.[۲۲]

و در جایی اشاره به سه استاد سخن پیشین می‌کند و می‌گوید:

نه من تنها شدم بانی این خانه، کز اول بود، اساس از کاملان هند و شروان و خراسانش.
سه رکن از خانه بود از خسرو و خاقانی و جامی، من از بغداد کردم سعی در تکمیل ارکانش.
ز کان طبع، پولادی برون آورد خاقانی، سوی دریای هند ارسال کرد از سوی شروانش.
به استادی، از آن پولاد، خسرو ساخت مرآتی، روان سوی خراسان کرد از دهلی و ملتانش.
جلایی داد آن را جامی، آنگه جانب بغداد، فرستاد از برای خادمان شاه مردانش.
بر آن آئینه زیبی بست برخود بکر نظم من، که هر کس دید حسن صورت او، ماند حیرانش.
ز هر علمی دلم را بهره ده یارب چو می‌دانی، دل من پیر تعلیم است و من طفل سبق خوانش.

---

۲۲ İA، حرف F، ص ۶۹۶

در این اثر، فضولی از فضیلت سخن، ضرورت علم و عرفان و فقر سخن می‌گوید و اهل ریا و مدح و تملق را تقبیح می‌کند. ما این قصیده را در نشر حاضر گنجانده‌ایم.

۴- ۴- ۱. رند و زاهد: اثری است به شیوه‌ی گلستان سعدی، دارای قطعات منظوم فارسی و عربی. در این اثر، فضولی عقاید فلسفی و اجتماعی خود را بازگو می‌کند. رند، ممثل دل و زاهد نماینده‌ی عقل است. رند، وصول به حقیقت را از راه عشق امکان پذیر می‌داند و زاهد، عبادت و تقوا را اساس می‌شمارد و فضولی هر دو را لازم و ملزوم می‌شمارد. متن انتقادی این اثر توسط کمال ادیب کورکچو اوغلو دیرین نگار دانشکده‌ی الهیات آنکارا در سال ۱۹۵۶ م. آماده و چاپ شده است. نگارنده‌ی این سطور، این نشر انتقادی را به انضمام مقدمه و کتابنامه‌ی رند و زاهد و توضیحاتی چند، در سال ۱۳۵۴ دیگر بار در تهران منتشر ساخت.[۲۳] در رند و زاهد سرگذشت‌ها به نثر و استنتاجات به نظم بیان شده است. سخن از عشق الهی و طریق طلب می‌رود. فضولی عشق را مستغنی از صفات، و ریا را ماده‌ی فساد می‌نامد.

سرآغاز اثر چنین است:

ای بر تو سجود زاهدان وقت نماز، وی رغبت رندان به تو هنگام نیاز.
گر اهل حقیقت است و گر اهل مجاز، هر کس به زبانی به تو می‌گوید راز.

خلاصه‌ی آن چنین است که: زاهد فرزند خود، رند را نصیحت می‌کند که دنبال شعر نرود و با هم به سفر می‌روند. نخست به مسجد می‌رسند و در آنجا از امور ظاهر و باطن سخن می‌رود. سپس راه به میخانه باز می‌کنند. رند از پدر اذن می‌یابد که جامی شراب بنوشد. در آنجا با پیر روشن ضمیری آشنا می‌شود. با او به مناظره می‌نشینند. زاهد که در بیرون چشم بیوسان فرزند بود، چون به میخانه وارد می‌شود، او را مست و خراب می‌یابد. با پیر به بحث می‌پردازد و از اراده، قدر، رحمان، شیطان، ثواب و گناه سخن می‌راند و تسلیم او نمی‌شود.

در این اثر بسیار زیبا که به نثری آهنگین نگاشته شده، رند نماد دل و عشق، و زاهد سمبل عقل و فکر است. فضولی با نگرشی عارفانه، عشق را از عقل برتر می‌شمارد و به آن پر بها می‌دهد.

۵- ۴- ۱. رساله‌ی معمّائیه: نخستین بار کاتب چلبی در کشف الظّنون از آن سخن گفته است. تا کنون دو نسخه‌ی خطی از آن یافت شده که باز به همت کمال ادیب کورکچو اوغلو انتشار یافته است. این نشر حاوی ۱۹۰ معما از فضولی است که به دو زبان ترکی و فارسی سروده شده است.

---

[۲۳] محمد سلیمان اوغلو فضولی، رند و زاهد، با مقدمه‌ی ح. م. صدیق، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۵۶ .

این رساله را بار دوم مرحوم پرفسور حمید آراسلی در سال ۱۹۵۸ در شهر باکو چاپ کرد. معماسازی که در نوعبندی ادبی، جزو فنون بدیعی به شمار می‌رود، اول بار در ادبیات ترکی ایجاد شد و سپس از سده‌ی هشتم به این سوی در فارسی نیز رواج یافت. فضولی در این رساله، گذشته از ترکی، به فارسی نیز معما ساخته است و حجم معماهای فارسی او بیشتر است.

۶- ۴- ۱. **فرهنگ ترکی به فارسی**: در سال ۱۳۳۵ در پاکستان یافت شده و هنوز منتشر نشده است. آنچه معروف است این است که فضولی فرهنگی در شرح لغات ترکی شرقی ناظر بر دیوان امیر علیشیر نوایی و لطفی هروی ترتیب داده است. نسخه‌ای از آن را مرحوم پرفسور فاخر ایز در سال ۱۹۵۶ در یکی از کتابخانه‌های پاکستان دیده است. ولی هنوز منتشر نشده است.

۷- ۴- ۱. **دیوان فارسی**: شامل ۳ مناجات، ۱ نعت، ۴۶ قصیده، ۴۱۰ غزل، ۱ ترکیب‌بند، ۲ مسمط، ۴۶ قطعه، ۱۰۶ رباعی را که به همت بانو دکتر حسیبه ماضی اوغلو در سال ۱۹۶۲ م. در ۷۰۰ صفحه به قطع وزیری توسط دانشگاه آنکارا چاپ شده است و ما نشر حاضر را بر پایه‌ی این چاپ تدوین کرده‌ایم.

به نظر ما، اهمیت دیوان فضولی در آن است که زمینه و گستره‌ی مساعدی برای ظهور صائب تبریزی و پیدایش سبک معروف به هندی داشته است.

دیوان فارسی فضولی در میان دواوین فارسی، از بلیغ‌ترین آن‌ها به شمار می‌رود و در تاریخ شعر فارسی در واقع پلی میان سبک عراقی و سبک معروف به هندی شناخته می‌شود. وی پیش از صائب تبریزی، به این سبک روی آورده و در وی تأثیر گذاشته و در واقع آن شیوه را از امیر علیشیر نوایی اخذ کرده و به میرزا محمد علی صائب دل سپرده است که بلافاصله در فصل آتی به بحث پیرامون مضامین آن می‌پردازیم.

۲. مضامین دیوان فارسی فضولی

۱ - ۲. فضولی فیلسوف

مضامین فلسفی عمیق در سرتاسر دیوان فضولی یافت می‌شود. وی در رباعیات این مضامین را به صورت بسیار لطیفی می‌پرورد:

روزی که ز هرچه هست آثار نبود،   وز خواب عدم زمانه بیدار نبود.
نورم شرر نار و گلم خار نداشت،   من بودم و یار بود و اغیار نبود.

مانند آنچه که جامی در دو بیت زیر می گوید:

ای خوش آن دوران که پیش از روز و شب،   خالی از اندوه و فارغ از تعب،
متحد بودیم با شاه وجود،   نقش غیریت به کلی محو بود.

ولی فضولی مانند جامی و دیگر شاعران فارسی‌سرای پیش از خود، مضامین اندیشگی فلسفی را به طور تصادفی وارد شعر نکرده است. او یک شاعر صد در صد مذهبی است، اما مذهبی اندیشمند که عقاید کلامی و فلسفی عمیقی دارد:

هیچ فردی را مدان بیهوده در سلک وجود،   کاین گمان، اطلاق افعال عبث بر فاعل است.
نکو اگر نگری، هیچ خلقتی بد نیست،   تفاوت بد و نیکی که هست، در نظر است.

در بیت زیر علیه مذهبیون خرافی و غیر فلسفی فریاد بر می‌دارد:

تا قبول او به شرع اثبات حقیّت نمود،   جز شریعت هر که در دینی که دارد، باطل است.

گاهی نیز در جایگاه متکلّمی جبری می‌نشیند:

ذوقی از قدّ بتان حاصل نشد زهّاد را،   طبع ناموزون کجا با سعی، موزون می‌شود؟

*

شعاع مهر و محبت کمندها دارد،   نمی‌رود سوی خوبان به اختیار کسی؟

*

باغبان! لطف قد آن سرو در شمشاد نیست،   کی نماید تربیت جایی که استعداد نیست؟

برخی از غزلیاتش سراپا دیدگاه فلسفی دارد و این دیدگاه اشراقی است:

ز جهانگردی ما، دیدن یاری است غرض، زین همه سیر در این راه شکاری است غرض...

*

سیر صحرای بلا شیوه‌ی سربازان است، پای تقلید در این وادی خونخوار منه!

*

قید علاقه هست فضولی کمال عیب، ز نهار پرده‌ای ز تجرّد بر او مپوش!

اندیشه‌های فلسفی را بیشتر در رباعیات خود بیان داشته است:

حکم ازلم اسیر رفتار تو کرد، حیران لب و واله گفتار تو کرد.
آیا چه دهد جواب من روز جزا، آنکس که مرا چنین گرفتار تو کرد؟

و یا:

ای فیض هدایتت مرا هادی راه، دائم تو ز حال من به از من آگاه!
شادم که دم سؤال و تقریر گناه، تو صاحب دعوی و تو قاضی، تو گواه.

۲- ۲. فضولی طبیب

فضولی در علم طب ید طولائی داشته است و احتمالاً در روزگار خود به طبابت مشغول بوده و یا در عطاری و دارالشّفاء کار می‌کرده است. در قصیده‌ی دوم به مطلع:

نیست اهل درد را جز درگهت دارالشّفا، بی‌دوا در وی کز این درگه نمی‌یابد شفا.

از اشاره‌های ضمنی می‌توان دریافت که سراینده مطّلع از دقائق علم طب است وجود اصطلاحاتی نظیر: کلبه‌ی عطار، تشخیص، نسخه، خلط سودا، انشراق ماعدا، بخار خون، سرسام، صداع، رگ، خون فاسد، مرض، نبض، قاروره، تعیین غذا، امتلاء، بهبودی، شربت، پرهیز، تنظیم ترکیب، علاج درد، مزاج، دوا، صحت و غیره بر این ادعا صحّه می‌گذارد. حتی در عاشقانه‌ها هم طبابت خود را بروز می‌دارد:

گفتم:«دل من از ذقنت قوّتی گرفت، خندید و گفت:«منفعت این است سیب را!»
(۴-۲۰/۵)

غزل ترکی با ردیف «ای حکیم» و غزل فارسی وی با ردیف «ای طبیب» که تقریباً با ترجمه از روی هم سروده شده اند حکایت از این معنی می‌کند. گذشته از آن، همانگونه که دیدیم رساله‌ای در طب با عنوان «صحت و مرض» دارد که در آن دقائق طب قدیم را به زبانی بسیار جذّاب و عارفانه شرح می‌دهد. البته تأکید بر طبابت فضولی و وقوف وی از ریزکاری‌های علم و فن طب قدیم، جلوگیر بررسی اعتنای وی به طبابت با نگره‌های عرفانی نمی‌تواند باشد.

۳- ۲. تحمیدیه و نعت

دیوان غزلیات فضولی پس از یک غزل عربی با دو تحمیدیه و یک نعت آغاز می‌شود. دو غزل تحمیدیه‌ی آغاز دیوان وی بسیار روان است و ابیات آن دارای پیوستگی معنایی است. به گونه‌ای که هر کس مطلع هر یک از آن‌ها را بخواند، یقیناً و به طور طبیعی تا مقطع غزل خواهد رفت:

ای ذکر ذوق‌بخش تو، زیب زبان ما، بی‌ذکر تو مباد زبان در دهان ما.

*

ای بسته دانش تو، زبان سؤال ما! ناکرده شرح پیش تو معلوم حال ما.

هر دو نعت نیز چنین است، بسیار لطیف و خوش آهنگ:

زهی فیض وجود از پرتو ذات تو عالم را، کمال قدر تو برداشته از خاک آدم را.

*

به که نسبت کنم آن سرو صنوبر قد را، أنّه اعظم من کلّ عظیم قدرا.

اغلب در شروع به هر یک از حروف الفبا نیز یک یا دو غزل در توحید و نعت دارد. مثلاً در شروع به حرف «ت» دو غزل با مطالع زیر را سروده است:

قرآن صفات جاه و جلال محمد است، احکام شرع و شرح کمال محمد است.

*

جانم در آرزوی وصال محمد است، چشمم در انتظار جمال محمد است.

غزل‌های ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۹ و ۳۷۹ نیز نعت‌های بسیار روان و زیبای این دیوان هستند.

۴- ۲. شکوه‌گری

گاهی چنان به عصیان و فریاد برمی‌خیزد که آشکارا می‌گوید همه‌ی فرق و طرائق، همگی راه به جهل و نادانی می‌پیمایند:

جمعی که در این بساط هستند همه، از باده‌ی جام جهل، مستند همه.
هر یک غرضی را بت خود ساخته‌اند، این است سخن که: بت‌پرستند همه.

این یک شکایت فلسفی و اندیشگی است. گاهی این شکوه‌گری از اهل زمانه به خاطر ظلم و جوری که در حق فضولی می‌کنند، رنگ اجتماعی - سیاسی نیز به خود می‌گیرد.

منم ز محنت ایام با دل محزون، منم ز کثرت آلام با دل مهجور.
گهی دویده به هر گوشه واله و حیران. گهی نشسته به کنجی مکدر و مهجور.
نیافته مزه‌ی جام وصل و بزم نشاط، ندیده امنیت ملک امن و گنج حضور.

میـان قـومی‌ام افتـاده، کـز نهایـت نقـص، *ره کمـال در ایـشان بـود دلیـل قـصور.*

۵- ۲. اشک و بلاکشی

اشک چیز بی‌مقداری است که کوچه‌های تغزل اندوهگین فضولی را خیس کرده است. شاعر تنها و غمگین است و به غم و اندوه خو کرده است:

نی دل و دیـن مانـد، نـه صبر و شـکیبایی مـرا، *رفتـه رفتـه جمـع شـد اسـباب تنهـایی مـرا.*
چند بر من رو نهـد هـر جـا کـه باشـد محنتـی؟ *دل گرفـت از صـحبت یـاران هـر جـایی مـرا...*

و یا:

من به غم خو کـرده‌ام، جـز غـم نمـی‌بایـد مـرا، *ور ز غـم ذوقـی رسـد، آن هـم نمـی‌بایـد مـرا.*
گر گریزانم ز خـود در دشـت عزلـت دور نیـست، *وحـشی‌ام، جـنس بنـی‌آدم نمـی‌بایـد مـرا. . .*

گاهی علت این غم و اندوه بیکران را به طور صریح و با خطاب به همروزگاران خود بیان می‌دارد:

نیـست در بغـدادیان مطلـق فـضولی رأفتـی، *حیف‌عمر من که بی‌حاصل در این کشور گذشت.*

و یا:

بـا خیـال آن پـری، خـو کـرده‌ام، ناصـح بـرو، *خـوش نمـی‌آیـد ملاقـات بنـی‌آدم مـرا.*
نه منم بی‌غم، نه غم بی مـن دمـی، ایـزد مگـر، *آفریـد از بهـر مـن غـم را و بهـر غـم مـرا.*

شاعر، بلاکشی را نعمت عظما می‌شناسد و نمی‌خواهد از بلا جدا گردد و بـه بلاکـشی خـود افتخـار می‌کند و هم از این روی، خود را از همه‌ی عاشقان برتر می‌شمارد:

فرهـاد و کـوه کنـدن او را چـه اعتبـار، *عاشـق منـم کـه بـار بـلای تـو مـی‌کـشم.*

و بلاکشی را تا حد فنا و نابودی صفات و افعال ظاهری و مادی این جهانی جایز می‌داند:

گفتم:ای بـی‌دردا در عـشق تـو بیخـود گـشته‌ام، *گفت:عاشق نیست این، از خـود خبـر دارد هنـوز!*

بلاکشی و دردمندی را سـر آغاز تـلاش بـرای وصـول مـی‌دانـد و آن را نعمتـی و عطیـه‌ای از سـوی معشوق می‌شناسد و می‌گوید نزول بلا بر عاشق نشانه‌ی اعتنای معشوق به عاشق است وگر نه بـی‌اعتنـایی و تغافل معشوق او را از بلا دور خواهد ساخت:

هرگـز نگـشته اسـت کـم از مـا بـلای تـو، *یـک لحظـه بـی‌بـلای تـو، کـم بـوده‌ایـم مـا.*

❀

ز غـــم صـــردهام مـــاتم خـــویش دارم، *فـــــضولی ملامـــت مکـــن شـــیونم را.*

۶- ۲. دشواری راه سلوک

شاعر جفاکشی و بلاکشی را برای راه و طریق سلوک عرفانی می‌خواهد و می‌داند که این راه بسیار سخت است:

غـم و درد و بـلا و محنـت و انـدوه و رسـوایی، *همیشه‌عاشقان یک جهت راه است این هر شش.*
مگو از نوش راحت هیچ شهدی نیست شیرین‌تر، *ز ذوق زهر محنت هم مشو غافل،گهی می‌چش.*
***فضولی** هیچ راحت بی‌مشقت نیست در عـالم،* *بباید ساختن با هر چه باشد خوش، اگـر نـاخوش.*

و یا در جایی گوید:

از خـار امـل غنچـه‌ی مقـصود، فـضولی! *شـرط اسـت کـه تـا اشـک نبـارم، نگـشاید.*

بهتر است سخن الیاس گیب در این باب را هم مرور کنیم:

«سایه‌ی عشق، به دیگر سخن اندوه عشق، در سراسر دیوان وی (= فضولی) جاری است. این عشق آمیزه‌ای از احساس رقیق و لطافت غیر مادی است و نشانگر آن است که قهرمان عشق او، موجودی غیر مادی است. معشوق او را نمی‌توان در قالب‌های مادی و این جهانی توصیف کرد. زیبایی او مقدس و ابدی است. آیا این محبوب زاده‌ی تخیل و استعداد باطنی شاعر است یا صورت عینی از معشوق آرمانی وی است که توانسته است او را در قالب مادی در آورد؟ نمی‌توانیم سخنی قطعی بر زبان آوریم. اما می‌دانیم که او در ایام جوانی، عشق‌ورزی کرده است . . .»[۲۴]

دیوان فارسی فضولی حاوی لطیف‌ترین و روان‌ترین غزل‌های عاشقانه و عارفانه است که هر خواننده‌ای از آن ذوق می‌گیرد. به لحاظ شیوه و سبک و طرز نو که دارد، عاشقانه‌هایش از اغلاق شعر عرفانی پیش از او پیراسته شده است و همان معانی را با اخلاصی بیشتر به زبانی مردمی در قالب‌ها و اوزان بسیار خوش آهنگ عروضی سرریز کرده است:

منم کـه بـی‌تـو گرفتـار صـد بـلا شـده‌ام، *بـه صـد بـلا ز جفـای تـو مبـتلا شـده‌ام.*

*

ای طربخانـه‌ی دل خلـوت سـلطان غمـت! *پـرده‌ی دیـده، سـراپرده‌ی خـاک قـدمت.*
وعـده‌ای داد مـرا مـاه مـن امـشب، ای صـبح! *به خـدا گـر همـه صـدق اسـت، نگهـدار دمـت.*

---

[۲۴] Gibb, Elias, J.W. A History of othoman poetry, III, ۱۹۰۰- ۱۹۰۹, p. ۸۴.

۷- ۲. فضولی و عشق

همه‌ی بررسی کنندگان دیوان‌های فارسی و ترکی فضولی و زندگی گزاران، او را نغمه‌پرداز عشق و عاشقی نام داده‌اند. در اصل جوهره‌ی اندیشه‌ی وی چیزی جز عشق نیست. عشق در نظر او، راز عظیم حیات است و تنها نیرویی است که انجذاب از آن حاصل می‌شود. سر تا سر هستی، آن به آن و لحظه به لحظه به نیروی عشق دگرگون می‌شوند. از این رو فضولی همه‌ی هستی را «پرتو انوار حقیقت» می‌شناسد و می‌گوید که عشق را نمی‌توان تعریف کرد، بلکه باید طعم آن را چشید و نوشید و سیری نیافت. همانند ابن عربی که به زبان بایزید بسطامی گوید:

«عاشق، تشنه‌ای است که آب دریا را جرعه- جرعه می‌نوشد ولی همیشه زبانش را بیرون در آورده و اظهار تشنگی دارد».[۲۵]

بنیاد جهان‌بینی فضولی را عشق تشکیل می‌دهد:

فضولی قید عقل از من مجو، من بنده‌ی عشقم،   *مطیعم تا چه فرماید، چه گوید پادشاه من.*

اندوه عشق را اکسیر باطن می‌شناسد و عاشق را برتر از هر موجود می‌داند:

غم عشق است که دل را فرجی می‌بخشد،   *فرجی در دل ما هست که این غم داریم.*

او، تیغ معشوق را مایه‌ی حیات می‌شناسد و به آن دلخوش است:

بر گلویم تیغ ترک تندخوی من رسید،   *تشنه لب بودم که آبی بر گلوی من رسید.*

و در راه وصال به معشوق، آشنای راه عشق است:

ز من آن مغبچه ترک دل و دین می‌خواهد،   *درره عشق، ثباتم به از این می‌خواهد.*
نیست ترک دل و دین در روش عشق خطا،   *می‌کنم هر چه دل آن بت‌چین می‌خواهد . . .*

او کمال را در قید عقل و یا علم خشک و بی‌آرمان نمی‌بیند و بلکه برای رسائی، طریق عشق انتخاب می‌کند:

مکش که فایده‌ی قید عقل درد دل است،   *مکن که ماحصل بحث علم، دردسر است.*
کمال اگر طلبی در مقام عشق طلب،   *که فیض عشق ز علم و ز عقل بیشتر است.*

حتی عشق مجازی را هم بها می‌دهد:

ز عشق مگذر اگر بر مجاز هم باشد،   *که مرد را به حقیقت، مجاز راهبر است.*

---

[۲۵] فتوحات مکیه، ج. ۲، ص ۳۲۵.

فضولی در غزلیات فارسی خود دل به معشوق ازلی داده و سر بر آستان اهل حقیقت سپرده است. نمونه‌هایی از مطالع غزل‌هایش را بخوانیم:

هر زمان حال من از عشق تو دیگرگون است، *به تو چون شرح کنم جان و چه گویم‌چون است؟*

٭

ای طربخانه‌ی دل، خلوت سلطان غمت! *پرده‌ی دیده سراپرده‌ی خاک قدمت!*

٭

چو از غم کنم چاک پیراهنم را، *ز مردم کند اشک، پنهان تنم را.*

٭

صنم که بی تو گرفتار صد بلا شده‌ام، *به صد بلا ز فراق تو مبتلا شده‌ام.*

٭

ای لاله‌رخ، مروا! دلم از هجر خون مکن، *بر داغ عشق درد جدایی فزون مکن.*

٭

ای بر فراز مسند عزّت، مکان تو! *برتر ز هرچه برتر از آن نیست، شأن تو!*

۸-۲. معشوق فضولی

گاهی نیز در بسیاری از ابیات عرفانی فضولی، منظور وی از معشوق، یار، او و جز آن، کسی جز پیر دستگیر سالکان نیست.

حل مشکل نیست مشکل پیش او، اما چه سود؟ *مشکل خود پیش او اظهار کردن مشکل است.*

در جاهای دیگر، عشق‌ورزی به پیر و مرشد را بسیار صریح‌تر بر زبان آورده است:

کسی که دست ارادت به پیر عشق نداد، *به هیچ مرشدی آن به که اقتدا نکند!*

٭

گفتمش: نور خدا در مه رویت پیداست، *گفت: پیداست، ولی چشم یقین می‌باید.*

و عشق خود را عشق عرفانی می‌داند:

ز قد و خال و خط و چهره نیست گریه‌ی من، *خراب کرده‌ی آن چشم پر خمارم و بس.*

٭

زنده‌ی آب حیات و دم عیسا سهل است، *زنده آن است که او اشکی و آهی دارد.*

فضولی صوفی نیست و به هیچ یک از شاخه‌های صوفیه نیز وابسته نبوده است. تا کنون هیچ گروهی هم او ار به خود منتسب نکرده است زیرا او حتی عرفان ظاهری صوفیانه را به استهزاء می گیرد:

مـدتی بهـر یقـین در پـس کـسب عرفـان، عمـر کـردم تلـف از غایـب بـی‌عرفـانی!

۹- ۲. عشق کربلا

دیوان با این قصیده آغاز می‌شود:

السلام ای سـاکن محنـت‌سـرای کـربلا! السـلام ای مـستمند و مبـتلای کـربلا!
السلام ای هـر بـلای کـربلا را کـرده صـبر، السـلام ای مبـتلای هـر بـلای کـربلا!
السلام ای بـر تـو خـار کـربلا تیـغ جفـا، السـلام ای کـشته‌ی تیـغ جفـای کـربلا!

تا آنجا که می گوید:

یـا شـهید کـربلا از مـن عنایـت کـم مکـن! چـون تـو شـاه کربلایـی، مـن گـدای کـربلا.
در دلـم دردی اسـت استیلای بـیم معـصیت، شـربتی مـی‌خـواهم از دارالـشّفای کـربلا.
روزگـاری شـد کـه مـأوای فـضولی کربلاسـت، نیـسـت او را میـل مـأوایی، ورای کـربلا.

❀

هـست امیـدم کـه هرگـز بـر نگـردد تـا ابـد، روی مـا از کعبـه‌ی حاجـت روای کـربلا.

در پایان دیباچه‌ای که خود بر دیوانش نوشته است گوید:

چـون خـاک کربلاسـت فـضولی! مقـام مـن، نظمم به هـر کجـا کـه رسـد حـرمتش رواسـت.
زر نیست، سیم نیست، گهر نیست، لعـل نیـست، خاک اسـت شـعر بنـده، ولـی خـاک کربلاسـت.

و در ادامه، در باب شعر خود گوید:

«این نو رسیدگان روزگار ندیده و این یتیمان غربت نکشیده که از خاک نجف و خطه‌ی کربلا سر بر آورده‌اند، و در آب و هوای برج اولیا پرورده‌اند، در اثنای مسافرت به هر جا که توجه نمایند، به نظر اعتبار در آیند.»

در جای دیگر از همین دیوان گوید:

از لالـه‌زار حرمـت آتـش حدیقـه‌ای، خـاک بـه خـون سرشـته‌ی صـحرای کـربلا.
روزی مبـادا! ایـن کـه: بـرای تـوقّعی، از مـن بـه غیـر آل علـی سـر زنـد ثنـا.
در عمـر خـویش غیـر ثنـای علـی و آل، از هـر چـه کـرده‌ایـم بیـان، توبـه ربّنـا!

و قصیده‌ای دیگر را چنین شروع می کند:

طاعتی کان در حقیقت موجب قـرب خداسـت، طـوف خـاک درگـه مظلـوم دشـت کربلاسـت.

تا آنجا که می گوید:

آن امـام ظـاهر و بـاطن کـه از محـض صـفا، همچـو ظـاهر بـاطنش آئینـه‌ی گیتـی‌نماسـت.
دردمندی نیست کـز لطـف تـو درمـانی نیافـت، خـاک درگـاه تـو اهـل درد را دارالـشّفاست.
سـایه‌ی لطـف خـود از فـرق فـضولی وامگیـر، زان که هم بیچاره و هم بی‌کس و هم بینواسـت.

در همین دیوان، قصیده‌ای در مرثیه‌ی حضرت امام حسین(ع) دارد که چنین شروع می‌شود:

روی الـــم بـــاز ســـوی کربلاســـت، رغبـــت بیمـــار بـــه دار الـــشّفاست.

در برخی از غزل‌ها نیز به نظر می‌رسد معبود و معشوق فضولی، شهید کربلاست. مثلاً در غزلی به مطلع:

پـی مـاتم میـان انجمـن، ای مـاه! جـا کـردی، ز غیرت، بـاز بـر مـن شـهر را ماتمسرا کـردی.

تا آنجا که می‌فرماید:

فـضولی در ره او کـشته‌ی تیـغ جفـا گـشتی، عفـاک الله! شـهید کـربلا را اقتـدا کـردی.

و چامه‌ای با مطلع:

رسـید عیـد کـه عقـد مـلال بگـشاید، در فـرح بـه کلیـد هـلال بگـشاید.

گوید:

محـیط حلـم حـسین علـی کـه نیـست جـز او، کـسی کـز او دل اهـل کمـال بگـشاید.
نجـات خلـق، محـال اسـت بـی‌محبـت او، چـو کـار خـصم ز فکـر محـال بگـشاید.

۱۰-۲. وحدت وجود

بنیاد اندیشه‌ی وحدت وجود، کشف و شهود است. بر اساس این اندیشه ما به الامتیاز هستی با ما به الاشتراک آن یکی است. تنها تفاوت این دو در آن است که مبدأ فیض ازلی واجب الوجود است و دیگر موجودات، وجود ظلّی دارند. از این رو، عارف همه چیز را نشانه‌های الهی می‌داند و حق را در این نشانه‌ها می‌جوید.

ابن عربی در فصوص الحکم ضمن ذکر داستان موسا و هارون گوید:

«موسا از هارون بیدارتر بود زیرا می‌دانست که آن قوم با پرستش گوساله، در واقع خدا را می‌پرستیدند زیرا گوساله نیز نشانه‌ی الهی است و خدا را در او می‌دیدند».[۲۶]

[۲۶] تاج الدین حسین خوارزمی، **شرح فصوص الحکم**، تحقیق حسن زاده آملی، قم، ۱۳۷۷، ص ۹۶۶.

جانانه به چشم ما در اطوار وجود، هر لحظه به صورت دگر جلوه نمود.
در پرده‌ی اشکال و صور پرده نشین، تحقیق چو کردیم یکی بیش نبود.

۱۱- ۲. تجلی و ظهور در تعیّنات

مبحث تجلی از مباحث وسیع عرفان است. در قرآن از تجلی حق بر طور سینا سخن می‌رود که باعث صعق و مدهوشی موسا شد. شیخ شبستری با اشاره به نص آن گوید:

تجلی گر رسد بر کوه هستی، شود چون خاک ره، هستی ز پستی.
به نزد آن که چشمش بر تجلی است، همه عالم کتاب حق تعالی است. [۲۷]

لغت تجلی در واژه‌نامه‌ها در معنای افتتاح و پدید آمدن یک چیزی آمده است. وقتی چیزی پدید می‌آید، به آن تجلّی الشَیء می‌گویند. شخصی اگر آوازه یابد به او **ابن جلا** گویند. در قرآن مجید نیز به همین معناست:

وَالنَّهارِ إِذا تَجَلّى. [۲۸]

و در اینجا از تجلی حق بر کوه سخن می‌رود:

فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا. [۲۹]

تجلی الهی در انسان، به خطاب می‌ماند. فضولی نیز مانند دیگر شعرای عارف، آن را از ابن عربی گرفته و اندیشه‌های عرفانی خود را با نظریه‌ی تجلی به محک می‌کشد:

نقاش ازل که صورت یار کشید، نقش خط و خال و زلف و رخسار کشید.
از بهر ظهور معنی، آن صورت را، بر دیده‌ی طالبان دیدار کشید.

۱۲-۲. ذم واعظان غیر متّعظ

در انتقاد از واعظان و زاهدان ریاکار بارها داد سخن داده است. ذم زاهد و واعظ تزویرکار، بعد از تقبیح شاهان و طعن ستمکاران زمانه، دومین مضمون اصلی دیوان فارسی وی است. و غزل معروف وی با ردیف‌های «ای شیخ» و «واعظ» از این جهت بسیار خواندنی است:

چند منعم کنی از عشق جوانان، ای شیخ! نیستم طفل، فریبم بود آسان، ای شیخ! . . .

*

[۲۷] گلشن راز شبستری به روایت شیخ الوان ولی شیرازی، تصحیح ح.م. صدیق، تهران، ۱۳۸۱، ص ۱۲۸.

[۲۸] لیل / ۲.

[۲۹] اعراف / ۱۴۳.

به رندان از جهنم می‌دهد دائم خبر واعظ، *مگر مطلق ندیده در جهان جای دگر واعظ؟...*

نقد زاهد در شعر او بسیار طعنه‌آمیز و تند است:

ندارد ذره‌ای در دل اثر افسانه‌ی زاهد، *فضولی درد دل باید که ذوقی در سخن باشد.*

و یا:

مرا در ملک رسوایی تصرف می‌رسد، الحق، *که خط دور ساغر حجت شرعی است در دستم.*

و یا:

فضولی چند در بند ریا باشی، بحمدالله، *که ترک دین و دل کردی،نهادی سر به شیدایی.*

عبودیت و اعتقادات و باورهای آئینی و دینی را وقتی بها می‌دهد که عاشقانه باشد و ظاهرسازی و ریب و ریا در آن دیده نشود:

بسته بر محراب دل اهل ورع قندیل‌وش، *گوشه‌ی مسجد عجب دلگیر جایی بوده است!*

در دیگر بخش‌های دیوان، بویژه در رباعیات نیز واعظان غیر متّعظ و زاهدان سالوس و ریایی را تقبیح می‌کند:

صد شکر که زاهد بداندیش نه‌ایم، *شیخان سفیه حیله‌اندیش نه‌ایم.*
چون زاهدکان و شیخکان سالوس، *مداح خود و معتقد خویش نه‌ایم.*

۱۳-۲. مدح یا ذم؟

مداحی و تملق یکی از پایه‌های اصلی و اساسی شعر کلاسیک فارسی است. در ادب فارسی مداحی یکی از ده هنر شاعری و بلکه نخستین آن‌ها شمرده شده است. آن ده هنر چنین است: مدح، ذم، استعطاف، تقاضا، رثا، هجو، نسیب، تشبیب، حسب حال، مفاخره.

خاقانی درباره‌ی عنصری بلخی، شاعر مداح دربار غزنوی گوید:

ز ده شیوه کان حلیت شاعری است، *به یک شیوه شد داستان عنصری!*

شاعران متملق و مداح این کار را مثبت و لازم ارزیابی کرده‌اند. موچهری دامغانی گوید:

گر مدیح و آفرین شاعران بودی دروغ، *شعر حسان بن ثابت کی شنیدی مصطفا ؟*

و یا انوری ابیوردی تکدی را نعمت الهی می‌شمارد:

گفتم: ای گوسفند! گاه بخور، / کز علف‌ها همینت آماده است.
گفت: جو، گفتمش: ندارم، گفت: / در کدیه خدای بگشاده است.
گفتمش: آخر از که خواهم جو، / اینت محنت که با تو افتاده است.
گفت: خواه از کمال دین مسعود، / که ولی نعمتی بس آزاده است.

شاعران مداح، در تملق و چاپلوسی به هر گونه خودکم‌بینی تن درمی‌دادند. شاعری در عذر از دیر کرد خود برای پیوستن به موکب شاهانه، خطاب به شاه گفته است:

سحر آمدم به کویت، به شکار رفته بودی، / تو که سگ نبرده بودی، به چه کار رفته بودی؟

در تاریخ ادبیات کلاسیک فارسی جز معدودی شاعر مانند: ناصر خسرو، خاقانی، نظامی گنجوی و سیف فرغانی و در دوره‌ی اخیر خانم پروین اعتصامی و فرخی یزدی و جز آن، همه‌ی شاعران کم و بیش در این نخستین صنعت شاعری رنج‌هایی برده‌اند و خون دل‌ها خورده‌اند تا مقرب درگاه خاقانان گردند.

در گستره‌ی تاریخ شعر کلاسیک فارسی حکیم فضولی از این لحاظ موقعیتی کاملاً استثنایی دارد. او ۲۱ قصیده از قصائد خود را به ظاهر در مدح سروده است اما موضوع اصلی این چکامه‌ها همه شکوه و شکایت و پند و اندرز و اعتراض به ناتساوی‌ها و اوضاع نابسامان روزگار است.

مانند ابیات زیر:

خلایق را فراغی نیست در دور شه ظالم، / بلای گوسفند است واین که باشد گرگ چوپانش.
مزن از ره پی ترتیب تخت، ای حاکم ظالم! / به نخلی کز پی نفع تو پرورده‌ست دهقانش.
چه می‌سازی چنان تختی که خواهد رفت‌چون‌کشتی، / به آن آبی که می‌ریزد فقیر از نوک مژگانش؟
... چرا باید نهادن سر به تعظیم کی و کسری، / چرا باید کشیدن منّت از فغفور و خاقانش؟

و منّت‌کشی از زورمندان و خدایان زر و تزویر را بسیار ناشایست می‌داند.

اگر به من نبود پادشاه را لطفی، / نمی‌کنم گله کان هم نشان شفقت اوست.
ز ضعف قالب من واقف است، می‌دانم، / که بار فاقه سبک‌تر ز بار منّت اوست.

و یا:

به انتساب سلاطین و خدمت امرا، / ز ابلهی است مزن تکیه، اعتبار مکن!

و یا یکی از قصائد به ظاهر مدحی خود را چنین شروع می کند:

منم ندیده ز ابنای روزگار وفا، / ولی کشیده ز هر یک هزار گونه جفا.

در یکی از قصائدش گوید:

روزی مباد این که برای توقّعی، از من به غیر آل علی سر زند ثنا.
(۲ -۴/۷۳)

و در جایی خود را با «حیرتی» شاعر همروزگار خویش مقایسه می‌کند و می‌گوید که مانند حیرتی تملق «شاهان عجم» را نکرده بلکه افتخار می‌کند که ثناگوی «شاه عرب» است:

من از اقلیم عرب حیرتی از ملک عجم، هر دو کردیم به اظهار سخن کام طلب.
یافتیم از دو کرم پیشه مراد دل خویش، او زر از شاه عجم، من نظر از شاه عرب.

در یکی از قطعات خود نیز اسلام را از سوی «دو فرقه‌ی سفها» در خطر می‌بیند: اول فرقه‌ای که با هزار خبط و خطا خود را داخل آل کرده‌اند و اثری از علم و طاعت و تقوا در دلشان نیست و دوم جاهلانی که بر سریر قضا تکیه زده‌اند و مرجعِ امور خلق شده‌اند و به اقتضای هوای نفس حکم می‌دهند.

۱۴-۲. پرورش نوجوانان

فضولی در موضوع تربیت و پرورش اطفال قطعات چندی حاوی نکات تعلیمی و اخلاقی و اندرزهای فیلسوفانه سروده است. در یکی از قطعات خود، جوانان از افتخار به اصل و نسب و یا انتساب به سلطان و زورورزان و یا تکیه بر مواهب مادی برحذر می‌دارد و آنان را به کسب علم فرا می‌خواند:

فضیلت نسب و اصل خارج ذات است، به فضل غیر خود ای سفله، افتخار مکن!
به انتساب سلاطین و خدمت امرا، که زایل است مزن تکیه، اعتبار مکن!
به صنعتی که در او هست شرط صحت دست، مشو مقید و خود را امیدوار مکن!
به ملک و مال که هستند زایل و ذاهب، اساس بنیه‌ی امید، استوار مکن!
اگر توراست هوای فضیلتِ باقی، به علم کوش و ز تحصیل علم عار مکن!

در یک قطعه‌ی دیگر نوجوانان و اطفال را «فرقه‌ی معصوم» می‌نامد و آنان را همانند فرشتگان می‌داند و بر «بالغان نابالغ» که می‌خواهند با «زر و زور و حیل» آنان را از «عصمت» بیاندازند می‌تازد:

نوجوانان را خدا در اول نشو و نما، چون ملک از هر خلل پاک و مطهر آفرید.
شدّت تکلیف طاعت را از ایشان رفع کرد، بر دل احباب نقش طاعت ایشان کشید.
بی‌تردد نعمت جنت بر ایشان وقف شد، بی‌تعب از خوان قسمت روزی ایشان رسید.
تا به تدریج زمان و امتداد روزگار، عابدان متقی گردند و پیران رشید.
با زر و زور و حیل این فرقه‌ی معصوم را، هرکه از عصمت بیاندازد نخواهد خیر دید.

در یک قطعه‌ی دیگر کودکان را «کاملان» و مربیان نااهل را «ناقصان» می‌نامد:

دوش طفلی پری رخی دیدم، — گفتم: «ای شوخ شکّرین گفتار!
تو چرا از کمال استغنا، — فارغی از مشقّت همه کار؟
پدر و مادرند در تک و دو، — تا تو را پرورند لیل و نهار.»
گفت: «ما کاملان دورانیم، — ناقصانند این گروه کبار.
زان که طفلیم ما و بر طفلان، — نیست واجب رعایت اطوار.
که شویم از خلاف آن عادت، — قابل ردّ ایزد جبار.
لیک این بالغان نابالغ، — که دم از عقل می‌زنند و وقار،
نیستند آن‌چنان که می‌باید، — ناقصانند و ناتمام عیار.
ناقصان گر کنند در عالم، — خدمت کاملان نباشد عار.»

بدین گونه می‌بینیم که فضولی در تاریخ تعلیم و تربیت کشورهای اسلامی به عنوان متفکر و صاحب نظر مسائل تربیتی نیز وارد شده است. طبق نظر او تربیت و محیط بیش از وراثت در پرورش خوی و سجایای آدمی مؤثر است حتی در قطعه‌ای تأثیر وراثت را به هیچ می گیرد و «لوح خاطر اطفال» را در «بدایت حال، لطیف و ساده و پاک» می‌شناسد و می گوید:

ز کارهای عبث منع کن، مشو غافل، — طریق علم و ادب یاد ده، مکن اهمال.
که هر چه گشت رقم بر صحیفه‌ی دل او، — دگر تغیّر آن هست پیش عقل محال.

۱۵- ۲. دیوان بی عیب

در همه‌ی منظومه‌ها و دیوان‌های فارسی که تا کنون ترتیب یافته است، کم و بیش عیوب قافیه، نقائص در اوزان و بحور و نارسایی‌های لفظی و تنافرات حروف به چشم می‌خورد. مثلاً در شاهنامه‌ی فردوسی بیش از شش‌هزار بیت ضعیف و دارای عیوب مختلف احصاء شده است. در آثار عطار، سنایی، سعدی، خواجو، حافظ و . . . تعداد اینگونه ابیات کم نیست.

دیوان فارسی فضولی تنها دیوانی است که هیچ یک از دیوان‌های فارسی در قلّت خطا و عیوب به آن نمی‌رسند. من خود با همه‌ی دقت که داشتم نتوانستم در آن بیتی با عیوب لفظی یا معنایی قابل بحث پیدا کنم. بسیاری از محققان و بررسی کنندگان دیوان فارسی وی نیز به عاری بودن آن از عیوب شعری اعتراف کرده‌اند. مثلاً یکی از محققان دقیق این دیوان گوید:

«فضولی در اجتناب از عیوب قافیه دقت داشته است، هیچ مورد خطای فاحش قافیه و خلط انواع یاء با یکدیگر در قصائدش دیده نمی‌شود. در حالی که حتی در دیوان[های] شعرای بزرگی چون خاقانی، این اصل گاه نادیده گرفته شده است . . .»[30]

---

[30] دکتر مریم مشرف. **زندگی و شعر محمد فضولی**، انتشارات روزنه، تهران، ۱۳۸۰، ص ۱۴۲.

۱۶- ۲. سخنوری و استحکام بیان

حکیم فضولی به لحاظ استحکام بیان و جزالت سخن در شعر فارسی سنگ تمام گذاشته است. بیش از نود درصد از غزل‌های وی ردیف دارد. ردیف را معمولاً شعرای توانا و قادر به تصویر سازی‌های بدیع در شعر، بر می‌گزینند. شعرای توانای فارسی‌سرا فقط با مردَف کردن اشعار خویش توانسته‌اند ابداع و تخیل خود را بستری برای انجذاب معنا از لفظ نمایند و نیروی آفرینشگرشان را در اشعار مردَف بروز داده‌اند.

فضولی، هم از ردیف‌های مرکب مانند: به دست آوردم، من دارم ندارد کس، داشته باشد، نمی‌خواهم تو را، آید برون، نمی‌آید ز من، دور از او، و هم از ردیف‌های فعلی بسیط مثل: چه کنم، می‌چکد، انداخت، انداز، افتاده‌ام، و هم از ردیف‌های اسمی مانند: کس، ناصح، قدح، رقیب، غرض، ناصح، باعث، شمع، طبیب و غیره استفاده کرده است.

ردیف سازی یکی از عوامل استحکام بیان در شعر فضولی است. عامل دیگر، توجه به زبان عوام و بیان عمیق‌ترین مضامین در سبک و شیوه‌ای جدید و مردمی است که به آن «طرز نو» گفته‌اند و در روزگار ما به غلط «سبک هندی» نامیده شد.

۱۷- ۲. طرز نو

نخستین بار حسن چلبی قینالی زاده در تذکرة الشّعرای خود در سال ۹۹۴ هـ. به «طرز نو» در شعر فضولی اشاره می‌کند و آن را برگرفته از «طرز نوایی» می‌داند:

«نوایی طرزینه قریب بیر اسلوب بدیع و سمت غریبی واردیر. حقا کی طرزینده فرید و سمتینده وحید بیر شاعیر و بیر ناظم فصاحت دثاردیر کی لسان حسامی برائت انتظامیه خطیب مدارج منابر حسن و مقال و زبان قلم برائت عالم ایله کاشف اسطار آرایش سحر حلالدیر . . .» [۳۱]

محمد ریاضی مؤلف ریاض الشّعرا نیز در سال ۱۰۱۸ هـ. در این کتاب گوید:

«نظم فصاحت قرینی، طرز نوایی‌ده بیر طرز نو آئین اوزره واقع اولموشدور. نسج نظم مستعدانه‌سی، تارپشم انداخته‌ی الفاظ شرقیانه ایکن، دفه‌ی قلم طرفه کاری بیر وجهیله پرداخت لطافت ونرمیش ایدی . . .» [۳۲]

خود شاعر گوید:

شد فضولی شیوه‌ی رندی مکرر، بعد از این، به که طور تازه‌ای «طرز نو»ی پیدا کنی!

---

[۳۱] دیوان ترکی، ص ۲۶.

[۳۲] همان، ص ۳۰.

این طرز نو به گونه‌ای است که شاعر را وادار می‌کند چون زرگری هر مصراع از اشعار خویشتن را بارها صیقل دهد، هم، ریختی بهنجار به آن دهد و هم مضمونی بکر و تازه بیافرینند. این سبک سرایندگی را در فارسی صائب تبریزی به کمال رسانید و اکنون او را بنیانگذار این طرز می‌دانند و آن را به دلیل مسافرت‌هایی که صائب به هند کرده است «سبک هندی» نام می‌دهند. بنیاد این سبک «معادل سازی» در شعر است، بدینگونه که در یک بیت دو تصویر عینی و ذهنی در کنار هم آورده می‌شود مانند این بیت صائب:

ریشه‌ی نخل کهنسال از جوان افزون‌تر است، بیشتر دلبستگی باشد به دنیا پیر را.

که در مصراع نخست آن، یک تصویر عینی و در مصراع بعد تصویر ذهنی معادل آن داده شده است. این نوع بیان و این «طرز» را نخست امیر علیشیر نوایی در شعر ترکی ابداع کرد و فضولی به پیروی از وی در شعر فارسی به دست صائب سپرد. فضولی نخستین شاعر برجسته‌ای است که در شعر فارسی از سبک عراقی روی گرداند و مکتب معروف به وقوع را بها نداد و به معادل سازی در ابیات و بیان اندیشه‌های تابناک و روان گردانیدن و نزدیک کردن زبان شعر به زبان عامه پرداخت:

ز باد تند، ناصح! موج دریا بیش می‌گیرد، چه سود از کثرت پندت، دل پر اضطرابم را؟

*

تأثیر تو بر من در صد ذوق گشاده است، هر زخم، دهانی است مرا بهر دعایت.

*

به مقصد راه کم جو، از رکوع، ای زاهد گمره! که بسیار آزمودم تیر کج کم بر نشان افتد.

*

از رشک تا بمیرم سر برنداشت از خاک، هرگه که سایه با من در کوی او گذر کرد.

*

اهل تقلید ندارند ثباتی در ذات، صدق این واقعه از سایه‌ی خود کن تحقیق.

در هر یک از ابیات فوق دو تصویر عینی و ذهنی معادل هم وجو دارد. مثلاً در مصراع اول از بیت اول «توفان دریا در اثر باد شدید» به عنوان تصویر عینی و در مصراع دوم «تلاطم دریای دل در اثر پند و شماتت زیاد» به عنوان تصویر ذهنی معادل‌سازی می‌شود. بیت‌های بعدی نیز چنین است. این، همان شیوه‌ای است که در عصر ما به آن «سبک هندی» نام دادند.

یکی از محققان ادب فارسی در باب سبک فضولی گوید:

«آنچه در غزل‌های فضولی جلب نظر می‌کند، تصویرها و مضمون‌های ظریف و موجزی است که صرف نظر از زیبایی و جذابیت آن‌ها، قدرت تخیل فضولی را در کشف ظرائف و دقائق ارتباط میان اشیاء نشان می‌دهد . . .

و حدود صد سال بعد [از فضولی] بوسیله‌ی صائب . . . به اوج کمال می‌رسد و بنابر این فضولی را نیز باید از جمله پایه‌گذاران سبک [معروف به] هندی شمرد».[۳۳]

۱۸- ۲. نوایی، فضولی، صائب

همانگونه که در پیشگفتار دیوان ترکی فضولی گفته‌ام، صائب در ایجاد «طرز نو» از فضولی و فضولی خود نیز از نوایی پیروی کرده است. در این باب از دیوان‌های ترکی هر سه شاعر نمونه‌هایی حاکی از تتبع شاگرد از استاد نقل کرده‌ام.[۳۴] اینک اینجا گوئیم که امیر علیشیر نوایی (۸۴۴- ۹۰۶ هـ.) جای پای خود را در دیوان فارسی فضولی نیز بر جای نهاده است. علیشیر نوایی اعجوبه‌ی عصر خویش بود و نزدیک به ۳۰ اثر ماندگار از خود بر جای نهاد که بعد از او قرن‌ها ادیبان و اندیشمندان به شرح و تحشیه‌ی آن‌ها پرداختند. شاید تنها ذکر نام کتاب «سنگلاخ» اثر میرزا مهدی‌خان استرآبادی در شرح لغات آثار وی بتواند عظمت و شکوه خلاقیت ادبی او را پیش چشم نمایش دهد.

به هر انجام، نمونه‌های زیر، هم نشان دهنده‌ی اقتفای فضولی در وزن و قافیه از نوایی و هم بیانگر تولد رگه‌های «طرز تازه» در شعر فضولی است.

ن: به مستی در دلم گردد خیال روی یار امشب، — که سازد هر زمان در گریه‌ام بی‌اختیار امشب.
ف:مرا ای شمع!میل گریه شد در هجر یار امشب، — تو بنشین گریه‌ی دلسوز را با من گذار امشب.
ن: منم که کنج خرابات خانقاه من است، — می صبوح زدن ورد صبحگاه من است.
ف: زلال فیض بقا رشحه‌ای ز جام من است، — حیات باقی من، نشئه‌ی مدام من است.
ن: بیا که پیر مغان در سبو شراب انداخت، — هوای مغبچه دل‌ها در اضطراب انداخت.
ف: به گل، خطت چو نقابی ز مشک ناب انداخت، — هزار شاهد فتنه ز رخ نقاب انداخت.

بر این مثال‌ها فراوان می‌توان افزود و شاید بتوان گفت که فضولی در شعر فارسی سایه‌ی نوایی است که بر سر صائب افتاده و او را به سوی طرز نو در شعر سوق داده است.

ف: نه حباب است که پیدا ز سرشک ما شد، — اشک را آبله از سیر به پا پیدا شد.
ص: شد آب و هنوز در حجاب است، — این آبله در دل حباب است.
ف: آئینه را ز غیرت، دیدن نمی‌توانم، — خود را چو بر خدنگ مژگان او سپر کرد.
ص: آئینه را که مست شکرخواب حیرت است، — مژگان چشم شوخ تو بیدار می‌کند.
ف:چه باشد گر بریزد خون چشم خون فشانم دل، — گرفتاری دل را گشت چشم خون فشان باعث.
ص: ربودن دل زار مرا ز گوشه‌ی چشم، — نگاه پر فن تزویر یار شد باعث.
ف: از مدرسه مجوی فضولی فراغتی، — کانجا مقام مدعی است و مکان بحث.

---

[۳۳] **مجله‌ی ایران شناخت**، ش ۵، تهران ۱۳۷۶، ص ۵۰ (مقاله‌ی تقی‌پور نامداریان با عنوان **غزل‌های فارسی فضولی**).

[۳۴] **دیوان اشعار ترکی فضولی**، به کوشش ح.م. صدیق، انتشارات اختر، ۱۳۸۵ ص ۷۵.

ص: یک عقده وا نشد ز دل ارباب علم را، چندان که برد ناخن دقت به کار بحث.

۱۹- ۲. نمونه‌های تلمیح قرآنی

فضولی شاعر قرآن شناس و قرآن پژوه است. همانگونه که در دیوان ترکی وی نیز دیدیم.[۳۵] به ندرت می‌توان غزلی و قطعه‌ای از او یافت که تأثیر قرآن در آن مشهود نباشد. برخی از ابیات دیوان فارسی وی را که اشاره‌هایی به قرآن دارد در زیر می‌آوریم:

مرد باید تا نیازارد ز خود معشوق را، بهر یوسف در زلیخا رأفت یعقوب نیست.
(س ۱۲/ آ ۲۳)

راست زانگونه که در بی کسی از بهر غذا، رطب از نخل به تحریک فشاند مریم.
(س ۱۹/ آ ۲۵)

به اعجاز نبوت می‌شکافد بحر را موسا، ولی پیش تو حکم قطره دارد با وجود یم.
(س ۲۶/ آ ۶۳)

وقت است ز آستین ید بیضا برون کنی، باز افکنی به معرکه‌ی ساحران عصا.
(س ۲۶/ آ ۳۳)

۲۰-۲. نمونه‌های تشبیه

همانند سازی دو یا چند چیز محسوس و یا معقول در یک یا چند صفت را تشبیه نامند. تشبیه‌های زیر نشانگر قدرت و توانایی سخنوری فضولی است:

بی‌رخت از غیر می‌خواهم بدوزم دیده را، اینکه‌می‌بینی‌به‌چشمم نیست مژگان سوزن است.

❁

سر به گردون گر کشد از روی رفعت دور نیست، هر که را چون سبزه در کوی بلا پا در گل است.

❁

دمی از مهر بیند سوی من آن مه، دمی از کین، بسان صبح تیغ التفات او دم دم است.

❁

خود را ز گریه شب همه شب غرق خون کنم، سر چون حباب صبحدم از خون برون کنم.

❁

به دور خط تو مشکل توانم آسودن، چنین که هر سر مو گشته خار بستر من.

---

[۳۵] دیوان اشعار ترکی فضولی. ص ۶۹.

۲۱- ۲. نمونه‌های استعاره

در استعاره لفظی را به مناسبت شباهت در یکی از صفات به جای لفظ دیگر به کار می‌برند. استعاره‌های فضولی لطیف و ماهرانه است:

دمید تا خط چون شب ز روی چون روزت، زمانه دیده‌ی بخت مرا به خواب انداخت.

*

چنان ز دست غمت خاک کرده‌ام بر سر، که روز حشر سر از خاک بر نخواهم کرد.

*

چشم از کمان ابروی او برنداشتم، بر ما هزار تیر ملامت از آن رسید.

کاش سازد پاره دست من گریبان مرا، چند باشد زیر این طوق تعلق دامنم؟

۲۲- ۲. فضولی و حافظ

اعتنا و توجه فضولی به حافظ شیرازی، مقوله‌ای تأمل برانگیز و قابل تحسین است. مرحومه خانم حسیبه مازی اوغلو از پایان‌نامه‌ی خود در موضوع «فضولی و حافظ» دفاع کرده است. وی در پژوهش‌های علمی خود، وابستگی عمیق روحی و معنوی این دو شاعر را بر زبان آورده است. این وابستگی در استقبال و پاسخگویی به بسیاری از غزل‌های حافظ، در دیوان فضولی مشهود است:

ف: دلا به مهر رخش دیده‌ی پر آب انداز، تر است پرده‌ی چشمت، به آفتاب انداز.
ح: بیا و کشتی ما در شط شراب انداز، خروش و ولوله در جان شیخ و شاب انداز.
ف: هر که چراغی ز برق آه ندارد، در شب هجران سوی تو راه ندارد.
ح: روشنی طلعت تو، ماه ندارد، پیش تو گل رونق گیاه ندارد.
ف: ما ترک دیدن رخ زیبا نمی‌کنیم، کاری که هیچکس نکند، ما نمی‌کنیم.
ح: من ترک عشق شاهد و ساغر نمی‌کنم، صدبار توبه کردم و دیگر نمی‌کنم.
ف: هوای شمع رخت آتشم به جان انداخت، حدیث روز نهانم به هر زبان انداخت.
ح: خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت، به قصد جان من زار ناتوان انداخت.

این اعتنا به حافظ البته سبب آن نیست که فضولی به انتقاد از حافظ نپردازد. این انتقاد ناظر بر اشتهار حافظ به بیان «خرافات خارج از نطاقات شریعت شریفه» در عصر صفویه بود که فضولی در این انتقاد آرمانگرایانه به گونه‌ای به تطهیر حافظ نیز می‌پردازد:

چشید جرعه‌ای از جام مهر تو حافظ، برون شد از سر او فکر فاسد اشرار.
فکند شعشعه‌ی عکس مهچه‌ی علمت، درون جام مشعشع هزار شعله‌ی نار.

او با محبتی که به حافظ ابراز می‌کند، می‌تواند بر روی نام او سایه افکند. فضولی در دیوان ترکی خود نیز به حافظ اعتنا دارد که در جای خود در این باب بحث کرده‌ایم.[۳۶]

۲-۲۳. فضولی و سلمان ساوجی

فضولی در میان شاعران فارسی‌سرای پیش از خود، بیش از حافظ به سلمان ساوجی اعتنا می‌کند، خود را با او می‌سنجد و می‌گوید:

در عراق عرب امروز منم سلمان را، به صفای سخن و حسن فصاحت، ثانی.
گرچه در لطف ادا رتبه‌ی سلمانم نیست، قطره‌ای را نبود حوصله‌ی عمّانی.
لیک سلمان همه‌ی عمر تلف کرد حیات، در ثنای نسب فرقه‌ی چنگیزخانی.
من کمین مادح و منسوب به اهل البیتم، کار من نیست به جز مدح و مناقب خوانی.

قصیده‌ی معروف لامیه‌ی خود را هم در اقتفای یکی از قصائد سلمان ساوجی سروده است:

روشن است از سرخی روی شفق بر اهل حال، این که او را هست در دل ذره‌ای از مهر حال.

۲۴- ۲. فضولی و جامی

فضولی گذشته از آن‌که از جامی به عنوان دومین ستون کاخ انیس القلب نام می‌برد و در این چکامه مضمون برخی از ابیات «جلاء الرَّوح» را دوباره‌سرایی می‌کند، چند غزل از او از جمله سه غزل با ردیف‌های «چراغ» و «عشق» و «بحث» را نیز استقبال می‌کند:

یار است فارغ از من و من بی‌قرار عشق، کار من است ناله و این است کار عشق.

*

با عارض تو شمع کشیده زبان بحث، وز گرمیش گرفته زبان در میان بحث.

به یکی از قصیده‌های جامی پاسخی در ۵۷ بیت سروده است که سراپا پند و اندرز و حاوی نکات اخلاقی است. در پایان گوید:

همانا که بهر تو گفته است جامی، ایا خیر قولی فیاشر قائل.

گذشته از شعرای فارسی سرای فوق، فضولی به مولوی و سعدی نیز نظر داشته است و اگر ابیات و مضامین زیر را توارد و تصادفی به حساب نیاوریم، باید بگوئیم که دیوان‌های آنان را برای اقتفا و پاسخگویی بها می‌داده است:

---

[۳۶] **دیوان اشعار ترکی فضولی**، تبریز، نشر اختر، ۱۳۸۴، ص ۷۲.

مولوی:

به گرد دل همی گردی چه خواهی کرد می‌دانم، چه خواهی کرد،چشمم خون و رخ را زرد می‌دانم.

فضولی:

جفاکار است و خونریز آن بت بی‌درد می‌دانم، ز رنگ کار تو با من چه خواهد کرد، می‌دانم.

سعدی:

گویند:«تمنّایی از دوست بکن سعدی»، از دوست نمی‌خواهیم جز دوست تمنّایی.

فضولی:

دنیا طلب نه‌ایم که خواهیم ملک و مال، از دوست غیر دوست تمنّا نمی‌کنیم.

۲۵- ۲. غربت فضولی

فضولی در بغداد پیوسته خود را غریب حس کرده است. وی به «بیات»های آذربایجان منسوب است و همروزگارانش او را «فضولی بیاتلی» نامیده‌اند.[۳۷] پس از مرگش به «فضولی بغدادی» معروف شده است.

در قصیده‌ای خطاب به سید الشّهداء گوید:

سایه‌ی لطف خود از فرق فضولی وامگیر، زان که هم بیچاره و هم بی‌کس و هم بی‌نواست.
از غریبی ره ندارد بر سلوک خود هنوز، هرچه می‌خواهد کند در خاطرش بیم خطاست.

دل آزردگی‌اش از اهل بغداد در جاهای گوناگون دیوانش مشهود است. از جمله:

نیست در بغدادیان مطلق فضولی رغبتی، حیفِ عمر من که‌بی‌حاصل در این کشور گذشت.

۲-۲۶. آماده سازی متن حاضر

زحمت اصلی برای تهیه‌ی متن دیوان فارسی مولانا حکیم ملامحمد فضولی را مرحومه خانم حسیبه مازی‌اوغلو متحمل شده‌اند که اول بار در سال ۱۹۶۲ از سوی دانشگاه آنکارا چاپ شده است.

چاپ متن انتقادی مرحومه خانم پرفسور دکتر حسیبه مازی اوغلو در تهران به هنگام برگزاری کنگره‌ی جهانی بزرگداشت فضولی به صورت افست و با حذف موارد مفید، از جمله مقدمه‌ی عالمانه

---

[۳۷] دیوان ترکی، مقدمه،ص ۵۰.

و فهارس آن به صورت مغلوط و مشکوکی چاپ شد. قبل از آن نیز بارها در تهران به طریق افست تکثیر و چاپ شده است.

یکی از ناشران ایرانی این دیوان، در مقدمه‌ای که بر آن افزوده، می‌گوید:

«دیوانی که تجدید چاپ آن موجب افتخار ادبی است، شراره‌ای از مشعل فروزان طبع سرشار فضولی است که از عشق پاک سراینده به سرور آزادگان و سومین پیشوای شیعیان جهان حکایت می‌کند. سبک گوینده در من نیز که شیفته‌ی خصال بی‌مثل و مثال آن پدیده‌ی خاندان نبوت و نور دیده‌ی حضرت ختمی مرتبت هستم، حال و شور و وجد و سروری بوجود آورد و الحق بین دواوین شعرای ایران زمین جای دیوان فضولی خالی است.»

ما، همین چاپ را به شکل نوینی مدوّن ساختیم و برخی افزوده‌ها نیز بر آن افزودیم که شرح آن را در پایین می‌آوریم. ترتیب نوین متن حاضر دیوان فارسی فضولی دارای بخش‌های زیر است:

۱. مقدمه.
۲. ۴۸ قصیده.
۳. قصیده‌ی انیس القلب.
۴. ۴۱۰ غزل.
۵. ۳۳ قطعه.
۶. یک ترکیب‌بند ۱۵ بندی.
۷. مثنوی.
۸. ساقینامه.
۹. یک مسبع ده‌بندی.
۱۰. یک مسدس.
۱۱. یک ملمّع.
۱۲. ۱۳ دوبیتی.
۱۳. ۱۰۵ رباعی.

کهن‌ترین نسخه‌ی خطی موجود از دیوان فارسی فضولی استنساخ حبیب الله اصفهانی است که وی آن را در سال ۹۵۹ هـ. در زمان حیات شاعر آن را به سر آورده است. مرحومه خانم مازی اوغلو این نسخه را اساس کار خود قرار داده و نسخه بدل‌های شش نسخه‌ی خطی دیگر را در هامش صفحات آورده است. ایشان در تصحیح و تنقیح دیوان روش علمی قابل تحسینی را پیش گرفته‌اند و کار طاقت‌فرسایی را تحمل کرده‌اند. اما به هر تقدیر، کارشان عاری از اشتباهات و سهو و نسیان نیست. ما در تدوین نوین ویرایشی که انجام دادیم ضمن اعمال موارد زیر، سعی در رفع این سهوها داشته‌ایم:

۱. نزدیک هفتصد غلط و سهو مطبعی و غیر مطبعی چاپ فوق را تصحیح کردم. غلط‌های مطبعی از قبیل:

نگویمت که چرا جور می‌کنی بر من، تویی ترحّم و من بی‌زبان، چرا نکنی؟

که در مصراع دوم «تویی ترحّم» را به صورت «تو بی‌ترحم و من بی‌زبان . . .» تصحیح کردم. و یا در بیت:

ز بهر آن که جهان را کند سیه بر من، سواد چشم مرا در این سوز گریه گداز.

مصراع دوم را به این صورت درآوردم: «سواد چشم مرا داد سوز گریه‌گداز».

و یا در مصراع: «ثنای قدر تو کار حشمت محمود» کلمه‌ی «قدر» را به «قدرت» تبدیل کردم.

۲. در برخی موارد به، به‌گزینی نسخه بدل‌ها دست زدم. در به‌گزینی نسخه بدل‌ها، مثلاً در عبارت زیر:

«. . . و کثرت اسباب باعث غفلت اهل حال»

در متن اساس نسخه بدل «مال» را به جای «اسباب» برگزیدم و داخل متن آوردم.

و یا مصراع «گاه چون بی‌نقطه احرام طاعت ما به جاست» را با استفاده از نسخه بدل‌ها به این صورت نوشتم: «گاه چون نقطه پی احرام طاعت پا به جاست».

و یا مصراع دوم ازاین بیت:

شده است تابع اکثر اقل اعدایم، وگر من از کجا و دم از امید بقا.

را با استفاده از نسخه بدل‌ها به این صورت اصلاح کردم: «وگرنه من ز کجا و دم از امید بقا». و یا کلمه‌ی «اقتداء» در بیت:

نه اختیار اقامت، نه اقتداء سفر، نه احتمال تجرّد، نه اعتبار غنا.

را با استفاده از نسخه بدل‌ها با «اقتدار» تبدیل کردم.

۳. جاهایی را که نتوانستم به حدس ترمیم کنم و هنوز برایم مبهم مانده است سه نقطه (. . .) گذاشتم.

۴. حروف و یا کلماتی را که برای تکمیل معنی و وزن به متن افزودم، در دو چنگ [ ] قرار دادم.

۵. حروف و یا کلماتی را که برای تکمیل معنی و وزن جا به جا کردم در میان ابروان ( ) قرار دادم.

۶. متن دیوان را نشانه‌گذاری کردم و هر جا که لازم بود نقطه (.)، مکث (،)، نشان پرسش (؟)، نشان خطاب و یا شگفت (!)، دو نقطه (:) و گیومه « » آوردم.

۷. ترکیبات توصیفی دو جزئی را که مصحح به صورت پیوسته آورده، از هم جدا ساختم. مانند: آندم ← آن دم.

۸. هر جا کاف فارسی را به صورت «ک» آورده به «گ» تغییر دادم.

۹. به یکسان سازی املای کلمات دقت داشتم.

۱۰. یک ملمع بر متن افزودم.

۱۱. دوبیتی‌ها را از بخش قطعات بیرون کشیدم و در فصلی جداگانه آوردم.

۱۲. مقدمه‌ی مصحح، توصیف نسخه‌ها، ذکر همه‌ی پاورقی‌ها حاوی نسخه بدل‌ها و برخی توضیحات را ترجمه کردم و همه را در بخش سوم و در فصل‌های جداگانه‌ای انتشار دادم.

۱۳. اوزان افاعیلی اشعار را استخراج کردم.

۱۴. واژه‌نامه‌ای را با ذکر معانی لغات نسبتاً دشوار وارد بخش چهارم کردم.

۱۵. در بخش چهارم به عنوان افزوده‌ها نامنامه‌ای حاوی نام‌های کسان، جای‌ها، کتاب‌ها، ستارگان، گل و گیاه، آلات و آهنگ‌های موسیقی ترتیب دادم.

۱۶. برای استفاده‌ی پژوهشگران اصطلاحات طبّ قدیم را هم جداگانه آوردم.

۱۷. و بالاخره مقدمه‌ای در شرح احوال و آثار و بررسی دیوان فارسی فضولی نگاشتم.

و هنوز به نظرم می‌رسد که برای بازشناسی مقام و مرتبه‌ی فضولی در تاریخ شعر فارسی در قرن دهم و بعد از آن، باید به طور گسترده‌ای به تحقیقات جداگانه در موارد زیر پرداخت:

۱. بررسی نقش فضولی به عنوان استاد و بنیانگذار سبک شعری معروف به هندی.

۲. مقایسه‌ی یکایک دیوان‌های شاعران سده‌ی یازدهم و دوازدهم هجری با دیوان فضولی و تعیین میزان تأثیرپذیری آنان از وی.

۳. بررسی محیط ادبی ایرانیان ساکن بغداد در عصر فضولی.

۴. شرح یکایک ابیات قصائد جزیل فضولی.

۵. بررسی تطبیقی دو دیوان فارسی و ترکی فضولی.

۶. بررسی غزلیات فضولی از دیدگاه روانی و سلاست و زیبایی.

۷. استخراج همه‌ی تلمیحات قرآنی و بررسی نشان‌های احادیث و قصص و روایات و اسطوره‌ها در دیوان فضولی.

۸. استخراج و تنظیم ترکیبات، کنایات و اصطلاحات موجود در دیوان فضولی.

۹. استخراج امثله و شواهد زیبای صنایع شعری (لفظی و معنایی) به کار رفته در دیوان فضولی.

۱۰. بررسی عقاید و آراء تربیتی فضولی.

۱۱. بررسی نوآوری‌های فضولی در تاریخ شعر فارسی.

و بسیاری موارد دیگر که بی‌گمان پس از انتشار این متن نسبتاً پاکیزه، علاقه‌مندان و جوانان پر شور و حال به آن خواهند پرداخت.

۲-۲۷. اختصارات

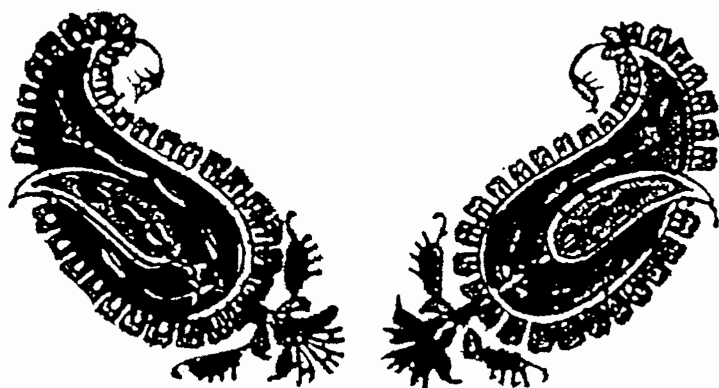
:	نشانه‌ی نقل قول و پیش از توضیح و معنا آورده می‌شود.
[ ]	برای افزودن هر کلمه یا حرف.
←	رجوع کنید.
/ /	برای آوردن نشانه‌های اختصاری نسخ خطی.
( )	برای هرگونه توضیح.
« »	نشانه‌ی نقل قول و مشخص کردن برخی کلمات.
/	برای جداسازی دو رقم یا دو کلمه.
ج.	جلد.
ح.	حاشیه.
ش.	شماره.
هـ.	هجری قمری.
(ص)	صلی الله علیه و آله.
ص.	صفحه.
صص.	صفحات.
(ع)	علیه السلام.
م.	میلادی.

۲-۲۸. خاتمه

در آماده سازی متن حاضر برای چاپ، سید احسان شکرخدایی زحمت حروفنگاری، صفحه‌آرایی، ویرایش فنی را برعهده گرفت و افزون بر آن یار و یاور من در همه‌ی مراحل تألیف و تدوین و تصحیح اثر بود. آقای محمد صادق نائبی نیز متن حروفنگاری شده‌ی دیوان را به قصد غلط‌گیری یکبار از ابتدا تا انتها خواند و موارد مفیدی را متذکر شد. آقای قلیزاده مدیر محترم انتشارات یاران در تبریز، چاپ کتاب را بر عهده گرفت. امیدواریم که یکجا توانسته باشیم به اندکی از وظیفه‌ی شکران نعمت در مقابل روح والای مولانا حکیم ملا محمد فضولی عمل کرده باشیم.

دکتر حسین محمدزاده صدیق
تهران، فروردین ۱۳۸۶

بخش دوم: متن دیوان فارسی





۱. مقدمه‌ی دیوان فارسی

بسم الله الرحمن الرحیم

الله الله! چه خزانه‌ای است معانی که از ابتداء خلقت اشیاء، اصحاب شرایع و اهوا به اختلاف مذاهب و آرا، در احکام صواب و خطا، به مراد[۱] و مدعا از آن صرف[۲] می‌نمایند. و چه سلکی است کلام که دُرهای آن خزانه را دانه دانه چنان به سلسله‌ی ضبط کشیده[۳] که هیچ معنی بی آن صورتی نمی‌گیرد و اتمام نمی‌پذیرد؟

نیست مستغنی به سان جان و تن، از سخن معنی و از معنی سخن.

تعالی الله چه درآکی است دل که همیشه از آن خزانه‌ی جواهر معارف بیرون آورده به رشته‌ی عبارت می‌کشد[۴] و چه مشاطه‌ای است زبان که آن جواهر منظومه را گردن‌بند شاهد روزگار ساخته، هم جواهر را قیمت و هم شاهد را زینت می‌افزاید:

به حقارت نتوان کرد نظر سوی سخن، سخن آن است[۵] که از عرش[۶] برین آمده است.
دل ما میل سخن چون نکند کان گوهر، خاص[۷] از بهر دل ما به زمین آمده است.

هر آینه بهترین کلامی که طوطی ناطقه را در شکرستان شوق و ذوق آن،[۸] رغبت تکلم می‌افزاید، زمزمه‌ی ذکر متکلمی است که ناظم قدرتش از عبارت صور ملک و مضمون معانی ملکوت،[۹] سلسله‌ی آفرینش را به لطافتی[۱۰] و نزاکتی نظم داده که نظر بازان عالم صورت در مطالعه‌ی حسن عبارتش[۱۱] به بحر تحیر فتاده‌اند. و صاحب مذاقان خلوت سرای معنی در ملاحظه‌ی تدقیق مضمون آن،[۱۲] مهر خاموشی بر لب نهاده‌اند:[۱۳]

چه طرفه نظم لطیف است این که استادش، نظام داده به حسن عبارت و مضمون؟
اسیر سلسله‌ی قید او شده همه کس، برونیان ز برون و درونیان ز درون!

و نیکوترین سرودی که نسیم ترنم آن غنچه‌ی دلربا را لب به تبسم گشاید، صریر ثنای[۱۴] سخن آفرین است[۱۵] که در نهانخانه‌ی غیب از جواهر معارف، خزاین غیر محصوره ابداع نموده و از انقلاب حروف به هر خزانه‌ای کلیدی اختراع[۱۶] فرموده که متصل، به هر کلیدی خزانه‌ای را در گشایند و صحایف نظم و نثر را به جواهر گوناگون بیارایند:

سخن گنجینه‌ی فیض الهی است، نمی‌گردد کم از صرف دمادم.
نه[۱۷] گنج پادشاهان[۱۸] مجازی است، کزو گر حبه‌ای گیری، شود کم!

الحق شاه بیت محمدت سبحانی را قافیه از مدحت[۱۹] سلطانی سزد که کلک[۲۰] انگشت نمای انگشت معجزش در صفحه‌ی فلک پنجه‌ی ماه را به تقطیع دو مصراع مطلع نظم سلسله‌ی معجزات کرده:

خورشید نهاده روی بر خاک، در معرض پرتو جمالش.
مه کرده ز شوق، سینه را چاک، از حسرت شعله‌ی کمالش.[۲۱]

و منظومه‌ی ستایش ربانی را ردیف از درود[۲۲] پادشاهی زیبد که در نظم کلمات[۲۳] تشهّد که اصل ایمان است، شهادت رسالتش به مثابه‌ی مصراع ثانی ابیات شعر که مکمل مصراع اول باشد، متمم شهادت توحید گشته:

توحید مجرد است ضایع، هر چند رسانیش به غایت.
چون هست ثبوت فضل ایمان، موقوف شهادت رسالت.

صلّ اللهم علي صاحب الرسالة و سلم علي آله العظام و اصحابه الكرام الذين هم حملة اعلام الدين و نقلة شرح احكام الشرع المبين رضوان الله تعالي عليهم اجمعين.

اما بعد، فقیر مستهام فضولی بیچاره‌ی بی‌سرانجام، شمه‌ای از کیفیت حال بی تکلف، سؤال بدین منوال به زبان می‌آورد[۲۴] و چنین عرضه می‌دارد که: چون در هنگام صباوت نظر اعتبار به کارخانه‌ی عالم انداختم و شاهد اکتساب معارف را منظور و معشوق خود ساختم، در اثنای آن عشقبازی، گاهی محرک شوق فطری بر روی استعدادم، ابواب محبت نظم می‌گشود. اما غیرت همت اکتساب معارف، منعم می‌نمود که این جمیله اگر چه مرغوب است چون مانع تحصیل کمال و علم[۲۴] می‌شود، نه خوب است؛ تا وقتی که مدت منع سخن سرآمد، روزی ناصح مشفق تکلم به خلوتسرای عزلتم در آمد و گفت:

قانع به هر چه هست مشو زان که در طلب، حرص تو، قدر و مرتبه افزون کند تو را.
کاری مکن که در طلب رتبه‌ی کمال، تقصیر اهتمام تو، مغبون کند تو را!

بدان که فضیلت شعر نیز علمی است[۲۵] به استقلال و نوعی است معتبر از انواع کمال که بعضی که انکار این کار نموده‌اند، از ذوقش واقف و به تصرفش[۲۶] قادر نبوده‌اند:

گر هنرمندی به صنعت سرمه سازد خاک را، می‌نماید عیب در چشم مخالف، آن هنر.
ور شکر را تلخ داند طبع صفراوی مزاج، هست عیب از طبع صفراوی، نه از طبع شکر!

من چون[۲۶] این ترغیب و تحریض شنودم به ادای معذرت لب گشودم که: ای مشفق روشن دل! چنان گفته‌اند:[۲۷]«**اول‌الفکر آخرالعمل**». یعنی هر کاری که شروع را شاید، تفکر غایتش مقدم بر شروع باید.[۲۸] مبادا که این عمل به نوعی که غلبه‌ی اشتهار یافته در نفس‌الامر مذموم باشد و مرتکب این سخنان[۲۹] از توقع استحسان محروم[۳۰] گردد.

شعر شاید که کار بد باشد، سعی در کار بد نکو نبود!
کار خود را نکو ندانستن، نزد اهل خرد نکو نبود!

جواب داد که: ای فقیر حقیر! فصحای مهارت پیشه و فضلای صواب اندیشه که غیر از تحقیق کیفیت این کار، کاری نداشته‌اند، در محاسن و محامد، این فن[۳۰] را به استدلال آیات و حدیث رسالت‌های معتبر نوشته، شایبه‌ای نگذاشته‌اند. و حضرت رسالت –**علیه الصلاة و السلام**– نیز فرموده‌اند:

الشعر کلام حسنه حسن و قبیحه قبیح یعنی که:[۳۱] اگر شعر خوب خواهد بود، بی تکلف کسی اگر به نظر تأمل در آرد، سخن خوب خاصیت‌های خوب دارد. اول آن‌که، قایل را بی تأسف صرف زر و تألم خسارت مال فرح‌های گوناگون به دل می‌رساند. دوم آن‌که، به واسطه‌ی آن نام قایل بر صفحه‌ی عالم باقی می‌ماند.[۳۲] سیوم آن‌که، نظم او غیر را نیز شهد طرب می‌چشاند:

مـــیِ ذوق و ســـرور را بـــاقی،[۳۳] جـز سـخن نیـست در جهـان سـاقی.[۳۴]
ســخنی نیــست در بقــای ســخن، اوســت بــاقی و بــی بقــا بــاقی.

گفتم ای یار دلپذیر! فن شعر را ادوات و آلات بسیار است. و بی آلت شروع در صنعت دشوار است. شعرای سابق که این بادیه را طی نموده‌اند و بدین[۳۵] فن مشغول بوده‌اند، به مراعات سلاطین حمیده اخلاق و اختلاط اکابر صاحب مذاق و سیر باغ‌های بهشت آثار و نشاط شراب‌های خوشگوار و استماع نغمه‌های دلکش و مشاهده‌ی شاهدان[۳۶] مهوش، اوقات گذرانیده‌اند و فنون کمال را به صد کامرانی به کمال رسانیده‌اند:

مـی‌شـود در نـشئه‌ای جمعیـت اسـباب فـاش، هــر چــه در دل از رمــوز معرفـت پنهـان بـود!
نطــق را جمعیــت اســباب گویــا[۳۶] مــی‌کنــد، چون معانی جمع گـردد، شـاعری آسـان بـود!

از من سودا زده توقع این فن عجب است که مولد و مقامم عـراق عـرب اسـت. زیـرا[۳۷] بقعـه‌ای اسـت از سایه‌ی سلاطین دور و به واسطه‌ی سگان[۳۸] بی‌شعور، نامعمور. بوستانی است سروهای خرامـانش گردبادهـای صرصر سموم و غنچه‌های ناشکوفه‌اش[۳۹] قبه‌های مزار شهیدان مظلـوم. بزمگـاهی اسـت شـرابش[۴۰] خونـاب جگرهای پاره پاره و نغمه‌اش ناله‌های[۴۱] غریبان آواره. نه نسیم راحتی را به صحرای محنت فـزایش گـذاری و نه بیابان پر بلایش را از سحاب رأفت امید تسکین غباری. در چنین ریاض ریاضت غنچه‌ی دل چگونه گشاید و بلبل زبان چه سراید؟

ملکــی کــه درو، نــی اسـت راحــت اثــری، هرگــز فرحــی نکــرده بــر وی گــذری.
مــشکل کـــه مقیمـــان و اســـیرانش را، ممکــن باشــد کــه دم زننــد از هنــری!

جواب داد که: ای دردمند! صحبت سلاطین، سرمایه‌ی حسد است و نشئه‌ی شراب موجب عذاب ابد است و مصاحبت ندما مانع خلوت خیال است و کثرت مال،[۴۲] باعث غفلت اهل حـال. المنــةلله دیـاری داری از ایـن آفت‌ها دور و مقامی گرفته‌ای[۴۳] اسباب فواحش در او نامقدور. بدان که اکثر اولیا و صلحا و مشایخ و علمـا کـه سرمستان باده‌ی[۴۴] شوق الهی و عاشقان جمال محبوب حقیقی بوده‌اند و همیشه ترک لـذات دنیـا و مخالفـت هوا می‌نموده‌اند، چون به تیغ محبت هلاک شده‌اند، همه در این دیار، خاک شده‌اند. حالا خاک ایـن دیـار بـه خاک آن مظلومان آمیخته است و خون آن شهیدان بر این خاک ریخته است.[۴۵] و قضا طینت تو را بدین خاک سرشته و نصیب مقدرات را بر این خاک نوشته. چون در این[۴۶] مهد محنت به شیر مشقت پرورده‌ای و در ایـن

آب و هوا نشو و نما کرده‌ای، می‌دانم که در جبلت، اثر درد داری و اثر درد است سرمایه‌ی سخن گذاری. مگـو که اسباب عیش و عشرت، سخن‌سرایی را به کار آید. از درد سخن گوی که گوی سخن را درد می‌رباید:

نـه پنـداری کـه باشـد ذوق در گفتـار بـی‌دردی، که نی دردی درون دل، نه داغـی بـر جگـر دارد.

نمـی‌بخـشدسخن‌راذوق‌عـیش‌وعـشرت‌وراحـت، سـخن‌کزمحنـت‌وانـدوه‌وغـم‌خیـزد، اثـردارد.[۴۷]

چون معذرت را مجال نماند و مجاذبه‌ی سخن مرا به سر حد رغبت رساند،[۴۸] کمر اهتمـام بـر میـان جـان بستم و پس زانوی تفکر نشستم. گاهی به اشعار عربی پرداختم و فصحای عرب را به فنون تـازی فـی‌الجملـه محظوظ ساختم. و آن بر من آسان نمود، زیرا زبان مباحثه‌ی علمی من بود. و گـاهی در میـدان ترکـی سـمند طبیعت دواندم[۴۹] و ظریفان ترک را به لطافت گفتار ترکی تمتعی[۵۰] رسانیدم.[۵۱] آن نیـز چنـدان تشویـشم نـداد. چون به سلیقه‌ی اصلی من موافق افتاد. و گاهی به رشـته‌ی عبـارت فارسـی گهـر کـشیدم و از آن شاخـسار، میوه‌ی کام دل چیدم. اما به واسطه‌ی رغبت اغلاق عبارت و مودت دقت مضمون که در جبلت داشتم، همیشه طبیعتم به معما و قصیده میل می‌نمود. خیال غزل به خاطرم نمی‌گذشـت، و سـیاح فکـرم حـوالی تـصرف آن نمی‌گشت. چرا که غزل، عبارت از شرح درد دل عاشق است به معشوق مشفق و بیان کیفیت معشوق است بـه عاشق صادق. و این پیوند، میانه‌ی[۵۲] جوانان نو رسیده صورت می‌بندد و به تحریک مصاحبت نورسان ساده دل به ظهور می‌پیوندد.

مضمون‌های مبهم و لفظهای مغلق، در این اسلوب کسی را از جا بر نمـی‌آرد. زبـان مخـصوص و عبـارت معینی دارد. شاعرانی که به مساعدت تقدیم زمانی، دم از سبقت زده‌اند و به معاونت سبقت، اتفاقاً پـیش از مـن آمده‌اند، همه ادراک بلند و طبع دوراندیش داشته‌اند. و هر عبارت لطیف و مضمون نازک کـه غـزل را بـه کـار آید، چنان برداشته‌اند که قطعاً در ظاهر[۵۳] چیزی نگذاشته‌اند. کس را بر جمیع[۵۴] گفتـار ایـشان اطـلاع بایـد تـا سعیش را شائبه‌ی توارد ضایع ننماید.

وقت‌ها بوده که شب تا سحر زهر بیداری چشیده‌ام و به صد خون جگر مضمونی را به عبارت[۵۵] کـشیده‌ام. و چون روز شده، آن را به عیب توارد قلم زده‌ام و از تصرف آن باز آمده‌ام. و وقت‌ها شده که[۵۶] روز تا شـب بـه دریای فکرت فرو رفته‌ام و گوهر خاصی[۵۷] به الماس سخن سفته‌ام. چون گفته‌اند که[۵۸] ایـن مـضمون از فهـم دور است و این لفظ در میان قوم نامعمول[۵۹] و نامشکور است. از نظر انداخته‌ام[۶۰] و به سلـسله‌ی تـسوید مقیـد نساخته‌ام.[۶۱] عجب حالی است که گفته را جهت آن‌که گفته‌اند، نباید تـصرف نمـود و نگفتـه را جهـت آن‌کـه نگفته‌اند، متصرف نباید بود:

یـــاران گذاشـــته بـــس کـــه کردنـــد، تـــــــاراج عبـــــــارت و معـــــــانی.

شـــد تنـــگ فـــضای نظـــم بـــر مـــا، فریـــــــاد ز ســـــــبقت زمـــــــانی!

حقا که همین احتراز علت اختیار تخلّص[۶۲] واقع شده.[۶۳] چرا که در ابتدای شروع[۶۴] نظم، هـر چنـد روزی[۶۵] دل بر تخلصی می‌نهادم. و بعد از مدتی به واسطه‌ی ظهور[۶۶] شریکی، به تخلص دیگر تغییر می‌دادم. آخرالامـر معلوم شد که یارانی که پیش از من بوده‌اند، تخلص‌ها[۶۷] را بیش از معانی ربوده‌اند. خیال کردم که اگر تخلـص مشترک اختیار نمایم در انتساب نظم بر من حیف رود، اگر مغلوب باشم. و بر شریک ظلم شود، اگر غالب آیـم. بنابر رفع[۶۸] ملابست التباس «فضولی» تخلص کردم. و از تشویش ستم شریکان پناه به جانب[۶۹] تخلص بـردم.

و دانستم که این لقب، مقبول کسی نخواهد افتاد که بیم شرکت او به من تشویشی[۷۰] نتواند داد. الحق ابواب آزار شرکت را بدین لقب بر خود بستم و از دغدغه‌ی انتقال و اختلال رستم:

کرد بد نامی مرا از اختلاط خلق دور، عزلتم شد موجب مشغولی کسب هنر.
منت ایزد را که شد نیک آنچه بد پنداشتم، خار من گل، خاک من زر گشت، سنگ من گهر.

فی‌الواقع تخلصی واقع شد موافق هوای من و لقبی اتفاق افتاد مطابق دعوای من به چندین وجوه:

اول آن‌که من خود را یگانه‌ی روزگار می‌خواستم. و این معنی در این تخلص به ظهور پیوست،[۷۱] و دامن فردیتم[۷۲] از دست قید شرکت رست. دیگر آن‌که من به توفیق همت، استدعای جامعیت جمع علوم و فنون داشتم. تخلصی یافتم متضمن این مضمون. چرا که در لغت، جمع فضل است بر وزن[۷۳] علوم و فنون. دیگر، مفهوم فضولی به اصطلاح عوام، خلاف ادب است و چه خلاف ادب از این برتر که مرا با وجود قلت معاشرت علماء[۷۴] عالی مقدار و عدم تربیت سلاطین نامدار[۷۵] مرحمت شعار و نفرت[۷۶] سیاحت اقالیم و امصار، همیشه در مباحثه‌ی عقلیه، دست تعرض در گریبان احکام مختلفه‌ی حکماست و در مسائل نقلیه، داعیه‌ی اعتبار[۷۷] اصول اختلاف فقهاست. و در این فنون سخن به استاد یک فنه‌ی هر فن مباحثه‌ی حسن عبارت[۷۸] و مناقشه‌ی لطف اداست اگر چه این روش نشانه‌ی کمال فضولی است اما نشانه‌ی کال فضولی[۷۹] است:

دید دوران در حصول علم و عرفان و ادب، اهتمام و اجتهاد و سعی و اقدام مرا.
*بر خلاف اهل عالم، یافت عزم همتم، کرد در عالم **فضولی** زین سبب نام مرا!*

المنةلله که ایام ارتکاب این فن گرامی و اوقات تعلق[۸۰] این نام نامی، همیشه بر من به خیر گذشت. و از میان خاک اولیا، به تکمیل هر رساله‌ای که توجه نمودم، اتمام آن به آسانی میسر گشت. غیر از غزل‌های[۸۱] فارسی که صورت تتمیم آن در پرده‌ی تأخیر مانده بود و شروع در آن، بواسطه‌ی موانعی که قبل از این مذکور شد، مشکل می‌نمود، تا آن‌که روزی گذارم به مکتبی افتاد. پریچهره‌ای[۸۲] دیدم فارسی نژاد. سهی سروی[۸۳] که حیرت نظاره‌ی رفتارش الف را از حرکت انداخته بود و شوق مطالعه‌ی مصحف رخسارش، دیده‌ی نابینای صاد را[۸۴] عین بصر ساخته بود:

سرو چمن لطف، قد دلکش او، شمع شب قدر، عارض مهوش او.
سروی که ز دیده می‌خورد آب مدام، شمعی که همیشه از دل است[۸۵] آتش او.

چون توجه من دید، از گفت‌های من چند بیتی[۸۶] طلبید. من نیز چند بیتی از عربی و ترکی به او ادا نمودم.[۸۷] و لطایف چند نیز از قصیده و معما بر او فزودم.[۸۸] گفت که:[۸۹] این‌ها زبان من نیست، و به کار[۹۰] من نمی‌آید. مرا غزل‌های جگرسوز عاشقانه‌ی فارسی می‌باید!

ابهام[۹۱] در معانی و اغلاق در کلام، کار اکابر[۹۲] علمای زمانه است.
تاب عذاب[۹۳] فکر ندارند دلبران،[۹۴] مرغوب دلبران، غزل عاشقانه است!

بی تکلف از این سخن مرا خجالتی دست داد و آتشی[۹۵] در دل افتاد[۹۶] که خرمن[۹۷] اندوخته‌ی مرا همه سوخت و در شبستان خیالم، شمع شوق غزل فارسی بر افروخت. شبی چند، خود را[۹۸] در آتش تفکر گداختم و

در غزلیات فارسی دیوانی مرتب ساختم که هم مدققان کامل را مضمون‌های مبهمش دل فریب است و هم ظریفان ساده دل را از مائده‌ی مذاقش نصیب.[۹۹]

الهی به حرمت معصومان اهل بیت که این چند بیت[۱۰۰] پراکنده را جهت اقامت خود از گل رسوایی و سنگ ندامت برآورده[۱۰۱] بنا کردم و در اندود و آرایش آن خونابها[۱۰۲] خوردم، نظرگاه جمعی ساز که روزها در[۱۰۳] اندیشه‌ی معانی به شب رسانیده و شب‌ها در فکر[۱۰۴] کیفیت[۱۰۵] عبارت به روز آورده باشند و دانند که چه مقدار مشقت باید کشید تا گوهر[۱۰۶] خاصی از کان طبیعت بیرون آید.

از مقیمان کنار چشمه‌ی حیوان مپرس،	*محنت و اندوه مجنون بیابان گرد را؟*
نیست بی‌دردان عالم را ز درد[۱۰۷] ما خبر،	*دردمندان نیک می‌دانند قدر درد را!*

نه پایمال جمعی کن[۱۰۸] که به چند بیت رکیک که آلت[۱۰۹] جراری خود نموده و مهزل مجالس و محافل ساخته، افتخار نمایند و بنابر استدعای اظهار حیثیت[۱۱۰] به دقایق الفاظ و معانی ابواب اعتراض‌های ناموجه گشایند.

عیبناکان ز بس که شام و سحر،	*چشم بر عیب دیگران دارند.*
با وجود کمالِ خود بینی،	*خویش را در نظر نمی‌آرند!*

توقع چنان است و ترقب آن از فضلای کامل هر دیار و فصحای روشن دل روزگار که اگر در ترکیب یا در مضمون بعضی زلّتی یا خشونتی که خلاف این فن است واقع شده باشد، به ذیل عفو مستور گردانند.[۱۱۱] و این نو رسیدگان روزگار ندیده و این یتیمان غربت نکشیده[۱۱۲] که از خاک نجف[۱۱۳] و خطه‌ی کربلا سر بر آورده‌اند و در آب و هوای برج اولیا پرورده‌اند، در اثنای مسافرت به هر جا[۱۱۴] که توجه نمایند به نظر اعتبار در آیند.[۱۱۵]

چون خاک کربلاست فضولی مقام من،	*نظمم به هر کجا که رسد، حرمتش رواست.*
زر نیست، سیم نیست، گهر نیست، لعل نیست،	*خاک‌است[۱۱۶] شعر بنده، ولی خاک کربلاست!*

خیز ساقی که وقت کار آمد،	*دور گل، موسم بهار آمد.*
گل تازه شکفت در گلزار،	*نه یکی، هر طرف هزار هزار.*
هر گلی جلوه‌گر به رنگ دگر،	*هر یکی از یکی دگر بهتر!*
وقت شد کاهل ذوق جام کشند،	*جام گلرنگ لاله فام کشند.*
ساغر لاله گون ز دست منه ،	*انتظاری به اهل بزم مده.*
بزم را گرم کن، بهانه مجو،	*مکن امساک چون پرست سبو.*
چون کنی اهل بزم را سرمست،	*بر دل می‌کشان باده پرست،*
بِه که ذوق دگر بیفزایی،	*مطرب بزم را بفرمایی،*
که: دمی گوشمال عود دهد،	*بزم را ذوق از سرود دهد.*
بگشاید زبان به حسن مقال،	*در ثنای مهیمن متعال.[۱۱۷]*